
Method, Theory and Their Relationship: The Evolution of The Concept of Method and Theory Based on Two Quantitative and Qualitative Perspectives

Keyvan Jourabchi (Shahid Beheshti University Email: k-jourabchi@sbu.ac.ir)

ARTICLE INFO

Article history

Received: 14 January 2019

Revised: 25 January 2019

Accepted: 8 February 2019

Published online: 21 March 2019

Key words:

Method, Theory, quantitative method, qualitative method, typology of theories, theoretical framework

ABSTRACT

This study focuses on the concept of Method and Theory in empirical research. Considering the context of research methodology, the paper identifies different meanings and approaches to these two concepts from both quantitative and qualitative perspectives. First, the properties and dimensions of quantitative and qualitative methodologies in empirical research design are elucidated. Then, the research process in each of these two approaches is considered following a comparative analysis. Further investigation is conducted on the nature of Theory as an integral part of Method in empirical research, that is based on quantitative and qualitative approached and their potential combination. Finally, by applying the concepts of “typology of theories” and “hermeneutic cycle”, the study attempts to represent the relationship between Method and Theory in empirical research and explicates the role of “theoretical framework” in similar categories of research designs.

روش، نظریه و نسبت میان آن دو واکاوی مفهوم روش و نظریه از دو منظر کمی و کیفی

کیوان جورابچی (دانشگاه شهید بهشتی، k-jourabchi@sbu.ac.ir)

اطلاعات مقاله

دریافت: ۲۴ دی ۹۷
بازنگری: ۵ بهمن ۹۷
پذیرش: ۱۹ بهمن ۹۷
انتشار: ۱ فروردین ۹۸

واژگان کلیدی

روش، نظریه،
روش‌شناسی کمی،
روش‌شناسی کیفی،
گونه‌شناسی نظریه‌ها،
چارچوب نظری

چکیده

این مقاله به بررسی دو مفهوم کلیدی روش و نظریه در پژوهش‌های تجربی می‌پردازد. مقاله با قرار دادن این دو مفهوم در بستر روش‌شناسی پژوهشی، معانی و رویکردهای متفاوت به آنها را از دو منظر روش‌شناسی کمی و کیفی مورد بررسی قرار می‌دهد. بدین منظور ابتدا ویژگی‌ها و ابعاد روش‌شناسی‌های کمی و کیفی در پژوهش‌های تجربی تشریح می‌شوند و سپس، پس از بررسی تطبیقی میان این دو و ذکر نقاط تشابه و تفاوت آن‌ها، فرایند پژوهش در هر یک از این دو رویکرد مد نظر قرار می‌گیرد. در ادامه مقاله ماهیت نظریه، به مثابه جزء مکمل روش در پژوهش‌های تجربی، از منظر دو دیدگاه کمی و کیفی و ترکیب آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در نهایت مقاله با استفاده از «گونه‌شناسی نظریه‌ها» و توسل به مفهوم «دور هرمنوتیکی» دیدگاه خود را در مورد نسبت میان روش و نظریه در پژوهش‌های تجربی بیان می‌نماید و به تبیین نقش «چارچوب‌های نظری» در طرح این نوع از پژوهش‌ها می‌پردازد.

۱. درآمد

آنچه تحت عنوان کلی روش‌شناسی شناخته شده است، در سه سطح متفاوت قابل بررسی است: سطح اول روش‌شناسی متوجه شیوه عرضه و ارائه مطلب یا به عبارت دیگر، آئین نگارش پژوهش است؛ این‌که چگونه باید مسئله بحث را تحریر و تعریف کرد، مطلب را در قالب مقدمه، بدنه و نتیجه پیش برد، مرجع‌نویسی کرد و سطح دوم روش‌شناسی شامل فنون و انواع روش‌های پژوهش است؛ آشنایی با فنون آماری، پیمایش، تحلیل محتوا، شیوه تنظیم پرسشنامه و سایر شگردهای جمع‌آوری و پردازش داده‌ها در این سطح مورد بررسی قرار می‌گیرند. سطح سوم روش‌شناسی شامل پارادایم‌ها و انتخاب میان پارادایم‌های رقیب در حوزه پرسش تحقیق است؛ مواردی نظیر این‌که آیا تحقیق باید در پی یافتن زنجیره‌های علی باشد یا کارکرد، بر ساختار تأکید کند یا بر کارگزار، در پی تعمیم قانون‌مند باشد یا تعمیق موارد خاص، به پیش‌بینی دست بزند یا نه، در پی قطعیت و عینیت باشد یا ابداع فرضیه‌های مفید، اصلاً دوگانگی‌هایی از این دست را به رسمیت بشناسد یا کنار نهد و در صورت اخیر چگونه سنتزهایی را فراهم کند و ... از مباحث مطرح شده در این سطح هستند. (فی ۱۳۸۳: ۱۸)

از این رو می‌توان روش‌شناسی را دست‌کم به دو شکل تعریف کرد: در شکل اول روش‌شناسی مساوق با مدل پژوهشی‌ای دانسته می‌شود که هر پژوهشگر برای هر پروژه پژوهشی خاص به کار می‌گیرد. در این سیاق روش‌شناسی اجمالاً دانش پایه مرتبط با موضوع تحقیق، روش‌های پژوهش^۱ مرتبط با پرسش تحقیق و درنهایت چارچوب

به کار گرفته شده در آن زمینه به‌خصوص را دربرمی‌گیرد. از این منظر می‌توان پذیرفت که هر پژوهشگر در هر پروژه پژوهشی می‌تواند از روش‌شناسی خاصی بهره‌برد؛ چرا که هر پروژه دارای طبیعت منحصر به فردی است که رویکردی یگانه را می‌طلبد. رهیافت دوم به تعریف روش‌شناسی، آن را در ارتباط با زمینه‌های نظری و انتزاعی پارادایم‌ها قرار می‌دهد. در این سطح منظور از روش‌شناسی، مدلی است که اصول نظری و چارچوب‌های هدایت‌کننده پژوهش را، در بستر یک پارادایم خاص، دربرمی‌گیرد. به بیان دیگر از این منظر روش‌شناسی را می‌توان برگردان اصول یک پارادایم خاص به زبان روش تحقیق دانست. (Sarantakos, 1998:32-33)

۲. روش‌شناسی پژوهش؛ دوراهی کمی و کیفی

بر مبنای آنچه که در بیان رهیافت دوم به معنای روش‌شناسی ذکر شد، دو رویکرد اصلی به روش‌شناسی را می‌توان تحت عناوین روش‌شناسی کمی^۲ و روش‌شناسی کیفی^۳ دسته‌بندی کرد. روش‌شناسی کمی را می‌توان ترجمه اصول پارادایم مثبت‌نگر^۴ به زبان روش تحقیق تلقی کرد؛ در مقابل، روش‌شناسی کیفی، محصول نقد روش‌شناسی کمی و برگردان اصول پارادایم طبیعت‌گرا^۵ به زبان روش تحقیق است. روش‌شناسی‌های کیفی و کمی، در شکل ناب خود، به مثابه دو سر طیفی هستند که حالت‌های متنوعی از آن‌ها در میان این دو حد نهایی قابل شناسایی است. به زبان دیگر نسخه‌های اصلاح‌شده یا حتی ترکیبی از این دو را می‌توان در عمل مورد استفاده قرار داد. این حالت‌های میانه، که شباهت‌های بیشتری به مدل‌های پژوهشی پیدا

عنوان رویه استاندارد تعریف و گزینش روش شناخته می‌شود؛ در مقابل روش فرایند قدم‌به‌قدم انجام کار است.

2. quantitative methodology
3. qualitative methodology
4. positivist paradigm
5. naturalistic paradigm

۱. یکی از اشتباهات رایج در گزارش‌های تحقیقاتی به کارگیری نابجا و گاه جابه‌جای دو اصطلاح روش‌شناسی (methodology) و روش (method) است. شاید منشأ این کاربرد نابجا را در اقتدار آوایی واژه روش‌شناسی نهفته باشد؛ با این حال این دو واژه به هیچ رو قابل استعمال به جای یکدیگر نیستند چرا که روش‌شناسی، به ساده‌ترین بیان، به معنی مطالعه مجموعه روش‌ها است در حالی که روش، به سادگی، عبارت از راهکاری است که برای مطالعه یک موضوع خاص به کار گرفته می‌شود. روش‌شناسی درباره چگونگی و چرایی گزینش روش‌ها بحث می‌کند و اساساً به

- می‌کنند، در واقع چارچوب‌های مفهومی‌ای هستند که پیش‌فرض‌های بنیادین پروژه‌های پژوهشی را شامل می‌گردند. (Sarantakos, 1998: 34&41) در ادامه به بحث اجمالی درباره هرکدام از دو رویکرد روش‌شناسانه اصلی خواهیم پرداخت.
- ۱-۲. روش‌شناسی کمی: زبان متغیرها و فرضیه‌ها**
- روش‌شناسی کمی، که بر مبنای پارادایم مثبت‌نگر شکل گرفته است، در طول بیش از یک سده حکمران مطلق عرصه روش‌شناسی پژوهش تلقی می‌گردید؛ به‌طوری‌که ساختار، فرایند و پس‌زمینه نظری آن، مبنای روش‌های علمی و استاندارد پژوهشی محسوب می‌شد. پیش‌فرض‌های بنیادین این رویکرد را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:
- واقعیت سرشتی عینی، ساده و اثباتی دارد و دربرگیرنده تأثرات حسی است: طبیعت تنها و تنها متضمن واقعیتی یکه و منحصر به فرد است.
 - اصل قانون‌گرایی: همان‌گونه که طبیعت قلمرو بلامنازع قوانین ثابت است، انسان‌ها و جوامع آن‌ها نیز از قوانینی تغییرناپذیر تبعیت می‌کنند. این قوانین موضوع الگوهای ثابتی هستند که به شکل تجربی قابل مشاهده^۱ هستند. در این میان وظیفه دانشمند کشف قوانین علمی تبیین‌کننده رفتار انسان‌هاست.
 - اصل بی‌طرفی ارزشی: امور واقع^۲ را باید از ارزش‌ها جدا کرد؛ پژوهشگران باید در طول کار پژوهشی از ارزش‌داوری اجتناب نمایند.
- علوم طبیعی و انسانی از بنیادهای روش‌شناختی و منطقی مشترکی برخوردار هستند؛ لذا محققان علوم انسانی باید از روش‌های علوم طبیعی استفاده نمایند.
- متافیزیک، احتجاجات فلسفی و نظوروری، وهم و سفسطه است؛ چرا که امکان ارائه داده‌های موثق و تصدیق‌پذیر با استفاده از این منابع وجود ندارد. از طرف دیگر این روش‌ها فاقد ارتباطات تجربی بوده و توان ارائه رویه‌ای شفاف که تکرارپذیر و بازآزمودنی باشد را ندارند.
- تبیین صرفاً محدود به پدیده‌های اثباتی بوده و منحصرراً از تجربه ناشی می‌گردد. از این رو در ساخت بدنه دانش، دانشمندان باید متعهد گردند تا در تعریف مفاهیم، تقریر قضیه‌ها و سنجش و عملیاتی کردن مفاهیم و متغیرها صرفاً از رویه‌های صوری صریح و دقیقی استفاده کنند تا بدین طریق امکان ارزیابی اعتبار قضایای جدید و پذیرش، حک و اصلاح یا رد نتایج برای دیگران وجود داشته باشد.
- و در نهایت این‌که، صورت منطقی نظریه شکل قیاسی آن است.
- آنچه که از این عبارات برمی‌آید این است که روش‌شناسی کمی به دنبال تقویم رویکردی واضح و عینی و رویه‌ای نظام‌مند و منظم است که در نهایت به نظریه‌ای ختم می‌شود که تهی از عناصر گنگ و نامتعین است. نظریه‌ای که به دور از هرگونه نظوروری بوده و تفاوتی ماهوی با فلسفه و فهم متعارف دارد.
- مبانی نظری این رویکرد روش‌شناسانه را می‌توان علاوه بر مثبت‌گرایی گنتی^۳ در شناخت‌شناسی اثباتی منتج از فلسفه عمل‌گرایانه^۴ جان دیویی^۵ و ویلیام جیمز^۶

۶. William James (۱۸۴۲-۱۹۱۰م). فیلسوف پراگماتیست آمریکایی.

1. empirically observable
2. facts

۳. Auguste Comte (۱۷۹۸-۱۸۵۷م). فیلسوف فرانسوی.

4. pragmatic

۵. John Dewey (۱۸۵۹-۱۹۵۲م). فیلسوف پراگماتیست آمریکایی.

هر نشانه دیگر دست کم دو سویه مجزا از هم دارد: سویه‌ای محسوس که به شکل شمایل، رمز یا نماد به یک زبان اعم از طبیعی یا مصنوع نمایش داده می‌شود و سویه‌ای معقول که تصویری را در ذهن ایجاد می‌کند. (Neuman, 2000: 42 و Reynolds, 1971: 45-46) درگفتمان روش‌شناسی کمی آن دسته از مفاهیمی که قابلیت بیان به شکل‌های کمی را دارند متغیر نامیده می‌شوند که از آن جمله می‌توان به مواردی همچون میزان درآمد، درجه دما، تراکم جمعیت و ... اشاره کرد. مفهوم متغیر از مفاهیم مرکزی پژوهش‌های کمی محسوب می‌شود به طوری که روش‌شناسی کمی را می‌توان در یک کلام جستجوی نحوه ارتباط میان متغیرها دانست.

از آنجا که روش‌شناسی کمی، به طور معمول در جستجوی تبیین علی پدیده‌هاست لذا متغیرها را می‌توان با توجه به جایگاه‌شان در سلسله علت و معلول‌ها به سه دسته اصلی طبقه‌بندی کرد. دسته نخست که به متغیرهای مستقل^۹ مشهورند، تعیین کننده نیروها یا شرایطی هستند که بر دیگر متغیرها تأثیر می‌گذارند؛ به زبان ساده‌تر دربردارنده علت‌ها هستند. دسته دوم معلول‌ها هستند که به متغیرهای وابسته^{۱۰} مشهورند. این دسته از متغیرها نتیجه و محصول عمل متغیرهای مستقل هستند. صورت‌بندی یک ارتباط علی ساده با شناسایی این دو دسته از متغیرها امکان‌پذیر است، اما در ارتباطات علی پیچیده‌تر متغیرهایی

نیز جستجو کرد. کمیت‌گرایی^۱ یعنی تأکید بر سنجش^۲ مبتنی بر راهکارهای آماری و کمی‌سازی^۳، از یک سو، و رفتارگرایی^۴ به معنی تکیه بر مطالعه انحصاری رفتار قابل مشاهده، از سوی دیگر، مهمترین راهبردهای این رویکرد روش‌شناسانه محسوب می‌شوند. (Sarantakos, 1998: 44)

روش‌شناسی کمی برای برپاکردن دانش مطلوب خود به طرح^۵ علی روی می‌آورد؛ یعنی به منظور برپا کردن نوعی رابطه علی و معلولی میان اجزاء مسئله پژوهشی، سنجش دقیق متغیرها و آزمودن فرضیه^۶ها را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد. (Neuman, 2000: 122) هرچند به نظر می‌رسد که مفاهیمی همچون متغیر، فرضیه و تبیین، بر اثر کثرت استعمال، از روشنی و وضوح برخوردار اند با این حال سوء تفاهم‌های موجود نشان از چیز دیگری دارد. از این رو به طور مختصر به مرور این مفاهیم خواهیم پرداخت.

• متغیر

متغیر صفت یا ویژگی موضوعی است که در بردارنده دو یا چند دسته مجزا از هم است. (Patten, 2000: 11) تعریف متغیر در گفتمان روش تحقیق پیوندی درونی با تعریف «مفهوم»^۷ دارد. «مفهوم» در واقع نشانه‌ای است که تصویری موجز از یک ایده انتزاعی را به کمک ارتباطات کالبدی و صوری ارائه می‌کند. از این رو مفهوم نیز همانند

1. quantitativism
2. measurement
3. quantification
4. behaviorism

۵. منظور از طرح در اینجا برنامه جامعی است که میان مسائل کلان تحقیق با پژوهش‌های تجربی مرتبط و قابل تحقق ارتباط ایجاد می‌کند. بر اساس این تعریف انواع پژوهش‌ها را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد: پژوهش‌های اکتشافی (exploratory) که با نیت کشف اجزاء، ابعاد و ویژگی‌های مسئله پژوهش طراحی می‌گردند. این دسته از پژوهش‌ها در پی پاسخگویی به پرسش‌هایی در زمینه چستی پدیده‌ها برمی‌آیند و به‌طور معمول با مسائلی روبرو هستند که دانش مدونی در مورد آن‌ها وجود ندارد یا خود مسئله هنوز از ساختار روشنی برخوردار نیست. دسته دوم پژوهش‌های توصیفی (descriptive) هستند که با هدف ارائه بازنمودی دقیق و معتبر از اجزای مسئله‌ای ساختارمند طراحی می‌شوند. این پژوهش‌ها بدون تلاش برای برپا کردن ارتباطات علی میان اجزاء مسئله می‌کوشند تا تعاریفی صریح و تا

سرحد امکان جامع و مانع از اجزاء مسئله را به دست دهند. دسته سوم پژوهش‌های علی (causal) یا تبیینی (explanatory) هستند که به منظور ارائه نظام ارتباطات علی و معلولی میان اجزاء مسائلی که ساختار آن‌ها روشن شده است به کار گرفته می‌شوند. (Ghauri et al., 1995)

6. variable
7. hypothesis یا hypotheses
8. concept
9. independent variables
10. dependent variables

رویکرد تبیینی آن نسبت به پدیده‌ها جستجو کرد. تبیین در گفتمان روش‌شناسی کمی اصطلاحی فنی محسوب می‌شود که در پی بیان چرایی وقوع رویدادها یا چرایی هستی خاص بالفعل پدیده‌ها است. بر این اساس نیت پژوهش‌های کمی را می‌توان جستجوی عللی دانست که متعاقب تصورات اولیه، در پی ارائه توضیحاتی دقیق در مورد پدیده‌ها هستند.

به طور خلاصه چنین می‌توان گفت که روش‌شناسی کمی متضمن به‌کارگیری رویه‌های نظام‌مند، مشکل، پیچیده، و ماهرانه‌ای برای آزمودن و اثبات و تصدیق فرضیه‌هاست. نقطه کانونی روش‌شناسی کمی عبارت است از توجه به مسائل مرتبط به ساختار در مقابل موضوعات پیچیده‌تر مرتبط با فرایند پژوهش. روش‌شناسی کمی، به طور معمول، در جایی به کار گرفته می‌شود که هدف از تحقیق پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی در خصوص چرایی، چگونگی^۶، کجایی و تعدد وقوع یک پدیده خاص باشد. در جستجو برای پاسخ دادن به پرسش‌هایی از این دست روش‌شناسی کمی به کاربرد مقولات پاسخ‌دهی از قبل تعیین شده‌ای تکیه می‌کند که با استفاده از ابزارهای استاندارد جمع‌آوری داده و شگردهای آماری به تفسیر داده‌ها و استخراج نتایج از آن‌ها مبادرت می‌ورزند. به‌کارگیری رویه‌های سنجش^۷ و نمونه‌گیری^۸ استاندارد شده، مشاهدات را قابل اعتماد و موثق^۹ نموده و تکرار آن‌ها را تسهیل می‌کند؛ به‌علاوه امکان تعمیم نتایج را از نمونه‌ها به جمعیت‌های بزرگتر فراهم می‌کند.

یافت می‌شوند که جایی در میان متغیرهای مستقل و غیرمستقل در زنجیره علت و معلول‌ها اشغال می‌کنند. این نوع از متغیرها که به متغیرهای مداخله‌گر^۱ مشهورند در مقایسه با متغیرهای مستقل به شکل متغیرهای وابسته و در مقایسه با متغیرهای وابسته به شکل متغیرهای مستقل عمل می‌کنند. بدین ترتیب نقش مهمی را در آشکار کردن سازوکار رابطه علی بر عهده دارند. (Neuman, 2000: 126-127)

• فرضیه

فرضیه، در روش‌شناسی کمی، عبارت از پیش‌بینی نتیجه مطالعه است که مبتنی بر یک نظریه صوری^۲ یا حدس محقق است. فرضیه گزاره صوری تصدیق‌آمیزی است که نتایج یک پژوهش منفرد را از قبل پیش‌گویی می‌کند یا تبیینی تجربی- آزمایشی از ارتباط میان دو یا چند متغیر است. (Best and Kahn, 1993:11) یک فرضیه ساده درواقع قضیه‌ای آزمون‌پذیر یا گزاره‌ای احتمالی است که مبین نحوه‌ای از ارتباط میان متغیرها است.

به طور معمول، در گفتمان روش‌شناسی کمی، فرضیه‌ها را به دو دسته مستقیم^۳ و غیرمستقیم^۴ تقسیم‌بندی می‌کنند. فرضیه‌های مستقیم فرضیه‌هایی هستند که جهت و شدت ارتباط میان متغیرها را بیان می‌کنند در حالیکه فرضیه‌های غیرمستقیم تنها به بیان وجود نحوه‌ای از ارتباط بدون اشاره به شدت و جهت آن اکتفا می‌کنند. گونه دیگری از فرضیه نیز وجود دارد که به فرضیه صفر^۵ مشهور است که به زبان ساده بیان‌گر عدم ارتباط میان متغیرها است. (Patten, 2000: 15 & 93)

• تبیین

شاید بتوان مهم‌ترین ویژگی روش‌شناسی کمی را در

6. why question
7. how question
8. measurement
9. sampling
10. reliable

1. intervening variables

۲. formal theory.

در باره این نوع از نظریه و انواع دیگر نظریه در ادامه بحث خواهد شد.

3. directional hypothesis
4. indirectional hypothesis
5. null hypothesis

۲-۲. روش‌شناسی کیفی: زبان موردها و زمینه‌ها

از آن‌جا که روش‌های متعددی تحت عنوان روش‌شناسی کیفی گردهم آمده‌اند، لذا تعابیر متنوعی از این رهیافت پژوهشی به دست داده شده است. برخی به سادگی آن را هر نوع رویکرد غیر کمی تلقی می‌کنند؛ برخی دیگر به آن به مثابه مکمل و متمم روش‌شناسی کمی می‌نگرند و در نهایت عده‌ای آن را نقیض و بدیلی برای روش‌شناسی کمی محسوب می‌کنند.

پژوهش کیفی، به صورت عام، هر نوع پژوهشی است که در آن یافته‌های تولید شده، محصول رویه‌های آماری و کمی‌سازی اطلاعات نباشد. (Strauss and Corbin, 1990:17). از این رو روش‌شناسی کیفی را می‌توان به عنوان گزینه‌ای جایگزین در برابر روش‌شناسی متعارف، سنتی و قوام‌یافته کمی به حساب آورد که در سایه همکاری‌های متقابل عواملی چند، بسط و گسترش یافته است. در حالی که پژوهش‌های کمی در جستجوی تبیین تعین‌های علی، پیش‌بینی، پیش‌گویی و تعمیم عددی یافته‌ها هستند، روش‌های کیفی روشنگری و تعمیق فهم و تخمین رفتار پدیده‌ها را از طریق مطالعه موقعیت‌های مشابه هدف می‌گیرند.

اگر بستر علوم طبیعی را به عنوان زادگاه روش‌شناسی کمی به رسمیت بشناسیم، می‌توانیم روش‌شناسی کیفی را محصول تبعات روش‌شناختی در حوزه علوم اجتماعی و رفتاری تلقی نمائیم. این رهیافت که بیشتر برای مطالعه فراشدهای فرهنگی و اجتماعی بسط و گسترش یافته است هرچند از ساختاری متنوع برخوردار است که صراحت و وضوح کمتری نسبت به شیوه کمی دارد اما روی هم رفته، بر معیارهایی استوار است که اهم آن‌ها ذیل ذکر

می‌گردند (Sarantakos, 1998: 46)

- پیش‌فرض روش‌شناسی کیفی در مورد پدیده‌های اجتماعی آن است که جهان این پدیده‌ها همواره مخلوق انسان‌ها و مناسبات میان آن‌ها است نه جهانی مستقل از انسان‌ها. از این رو پژوهش‌های مبتنی بر روش‌شناسی کیفی می‌کوشند تا به جای چیزی که «کشف» نامیده می‌شود امور واقع را آن‌چنان که توسط کنش‌ورزان تجربه می‌شود «تأویل» نمایند.
- روش‌شناسی کیفی می‌کوشد تا واقعیت را از راه مطالعه تعامل تعداد اندکی از کنش‌ورزان و از درون پدیده به سمت بیرون آن مطالعه و صورت‌بندی نماید.
- روش‌شناسی کیفی بدون بهره‌گیری از شگردهای نمونه‌گیری تصادفی و بدون استفاده از سنجه‌ها و متغیرهای کمی تلاش می‌کند تا اطلاعاتی که به صورت کلامی جمع‌آوری شده‌اند را به شکل‌های غیر عددی و بدون استفاده از تحلیل‌های آماری ارائه نماید.
- رویکرد روش‌شناسی کیفی به پدیده‌ها رویکردی است بدون بهره‌گیری از ایده‌های از پیش تکوین‌یافته و مدل‌ها و الگوهای از پیش ساختارمند.
- روش‌شناسی کیفی، «پژوهشگر» و «مورد پژوهشی» را به مثابه دو عنصر هم‌ارزش تلقی می‌نماید که از جایگاهی یکسان برخوردارند. از این رو، از تقلیل پدیده‌ها به متغیرها، واحدها و فرضیه‌ها اجتناب می‌گردد و رخدادها به مثابه یک کل مورد مطالعه قرار داده می‌شوند؛ چرا که روش‌شناسی کیفی بر این باور است که تقلیل پدیده‌های اجتماعی به نمادهای عددی و نمایه‌های آماری نتیجه‌ای جز ادراک ناقص سرشت ذهنی رفتار انسان‌ها در پی نخواهد داشت.

می‌شود. نکته بسیار مهم در شناخت روش‌شناسی کیفی، آگاهی از «بی‌طرفی همدلانه»^۳ ای است که از اشتیاق پژوهشگر برای فهم جهان برمی‌آید و جایگزینی است برای «عینیت» غیر قابل دسترسی یا «ذهنیت» محضی که اعتبار پژوهش را با چالش روبرو می‌سازند. (Patton, 1990:1-40)

• اصول مرکزی و بنیادهای پژوهشی روش‌شناسی

کیفی

پژوهش کیفی بر مبنای بنیادهای مشخصی اتفاق می‌افتد که به طور کلی متمایز از مبانی پژوهش‌های کمی است. این اصول، که پیرامون چند مفهوم بنیادین همانند ارتباط، تأویل و زندگی روزمره سامان یافته‌اند، بسیار متنوع جلوه می‌نمایند. تنوع گسترده این رهیافت را می‌توان محصول گفت‌وگوهای هم‌چون پدیده‌شناسی، هرمنوتیک، نظریه کنش متقابل نمادین، نظریه تحلیل روانی^۴ و ... دانست که نقش چارچوب‌های مفهومی^۵ را برای این رهیافت بازی می‌کنند. با این حال اشتراکات معینی در این بین وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

روش‌شناسی کیفی رهیافتی است تأویلی به پدیده‌های اجتماعی. این رویکرد روش‌شناسی کیفی را می‌توان نقطه مقابل رویکرد تبیینی روش‌شناسی کمی به حساب آورد. تأویل در واقع تخصیص دادن معنا به پدیده‌ها است. (Neuman, 2000: 148) در این رهیافت، واقعیت اجتماعی برساخته تعامل کنش‌ورزان در زمینه‌ای متعین است که به خودی خود معنایی ندارند، بلکه در فراشد ارتباطی انسانی معانی مختلف بر اساس ارزش‌های اجتماعی بر آن‌ها الصاق می‌شود. از این رو روش‌شناسی کیفی به جای تبیین پدیده‌ها تلاش می‌کند تا فرایند ساخته شدن حقیقت، و

• هدف پژوهش‌های مبتنی بر روش‌شناسی کیفی چیزی نیست بجز «تأویل مشحون از معنا»ی فعالیت‌های انسانی. از این رو روش‌شناسی کیفی در پی «فهم» و نه «سنجش» مردم از طریق پی بردن به معانی و نظم مندرج در کنش‌های اجتماعی است. بدین منظور روش‌شناسی کیفی به دنبال استفاده از رویه‌های پژوهشی‌ای است که به تولید شدن داده‌های توصیفی^۱ می‌انجامد.

با توجه به آنچه ذکر شد روش‌شناسی کیفی را می‌توان محصول ترجمان اصول پارادایم طبیعت‌گرا به زبان روش تحقیق دانست که در پی «مطالعه پدیده‌های اجتماعی در وضعیت طبیعی آن‌ها»، بدون کوچک‌ترین دستکاری، است. روش‌شناسی کیفی، تحلیلی است استقرایی که با طرح اکتشافی خود پژوهشگر را در جزئیات غوطه‌ور می‌سازد و با تصریح بر داده‌های تجربی تلاش می‌کند تا مقولات مهم هر پدیده را کشف نماید. در این روند، روش‌شناسی کیفی با تکیه بر جستجویی کل‌نگرانه^۲ پدیده مورد مطالعه را به مثابه نظامی پیچیده تلقی می‌کند که چیزی فراتر از جمع جبری اجزاء خویش است. بدین منظور داده‌هایی به کار گرفته می‌شوند که در آن‌ها جزئیات به شدت مورد توجه قرار می‌گیرد و توصیفات غنی ساختار اصلی آن‌ها را شکل می‌دهد. روش‌شناسی کیفی ساختاری پویا دارد که توجه آن معطوف به فرایند پژوهش و تغییرات آن است از این رو در این رهیافت تماس شخصی پژوهشگر با پدیده تحت مطالعه و بینش شخصی او، از سویی، و حساسیت به زمینه و بستری که انضمامات اجتماعی، تاریخی و زمانی پدیده را در برمی‌گیرد، از سوی دیگر، به شدت مورد تأکید قرار می‌گیرد و در طرحی انعطاف‌پذیر به منظور فهم هرچه عمیق‌تر به کار بسته

1. descriptive
2. holistic
3. empathetic neutrality
4. Psychoanalysis
5. conceptual frameworks

(Sarantakos, 1998: 50-51)

و در نهایت این‌که، به‌رغم صورت‌بندی شدن دستورالعمل‌ها مدونی همچون «نظریه برآمده از زمینه»^۶ در گفتمان روش‌شناسی کیفی، این رویکرد گوهر آزادانه‌تری را به نمایش می‌گذارد و تلاش می‌کند تا از تن دادن به رویه‌های خشک و دستوری اجتناب نماید. از این روست که روش‌شناسی کیفی را می‌توان رویکردی تلقی کرد که صفت اصلی آن انعطاف‌پذیری^۷ است. در این رهیافت طرح تحقیق بیش از آن که متضمن قواعدی دقیق باشد صرفاً دربرگیرنده رهنمودهایی برای انتخاب ابزار و مسیر پژوهش است.

۲-۳. شباهت‌ها و تفاوت‌های روش‌شناسی‌های کمی و کیفی

تفکیک روش‌شناسی‌های کمی و کیفی از یکدیگر به شیوه‌های گوناگونی انجام می‌گیرد. برخی، روش‌شناسی کیفی را دستورالعمل ساده‌ای برای پژوهش تلقی می‌کنند که همه چیز را می‌توان در دل آن جا داد؛ در مقابل روش‌شناسی کمی را شیوه‌ای پیچیده و پر زحمت می‌دانند که مقدماتی حساب شده و رویه‌ای دقیق است.

گروهی از روش‌شناسان این دو رویکرد را در تضادی ذاتی با یکدیگر تلقی می‌نمایند که دارای تفاوت‌های بنیادین هستند؛ درمقابل، برخی دیگر، روش‌شناسی‌های کیفی و کمی را، در شکل آرمانیشان، دو حد نهایی طیف

الگوهای معنابخشی به پدیده‌ها را شناسایی نماید.

رویکرد توضیحی^۱ روش‌شناسی کیفی آن را به مجموعه‌ای منسجم، کامل و واضح از بازسازی‌های عقلانی^۲ تبدیل می‌کند که نشان‌دهنده چگونگی تقرب به موضوع پژوهش است. روش‌شناسی کیفی سرشتی طبیعت‌گرا دارد یعنی پدیده‌ها را در سامانه طبیعی‌شان مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ به زبان دیگر این رویکرد بدون استفاده از فرضیه‌ها و رویه‌هایی که ممکن است باعث محدود شدن افق دید، نقطه تمرکز، دامنه عمل و گستره مطالعه گردند به شکلی آزاد به پدیده‌ها نزدیک می‌شود و آن‌ها را بدون دست‌کاری^۳ مورد پژوهش قرار می‌دهد. در این رهیافت، فرضیه شرایط از پیش‌تعیین شده‌ای برای پژوهش به حساب نمی‌آید؛ بلکه هدف پژوهش محسوب می‌شود. روش‌شناسی کیفی ماهیتی ارتباطی^۴ دارد؛ بدین معنا که این رویکرد در ارتباط متقابل میان پژوهشگر و مورد پژوهش ریشه دارد؛ از این رو، پیروان این رهیافت، تمایلی به جداسازی پژوهشگر از مورد پژوهشی یا داده‌ها، آن‌سان که در روش‌شناسی کمی دیده می‌شود، ندارند. بر این اساس پژوهشگر و مورد پژوهش در راستای هدفی مشترک فعالیت می‌کنند که همانا تعریف، توضیح و تأویل واقعیت است. گوهر ارتباطی رهیافت کیفی، در نیل به هدف پژوهش، خود را به شکلی انعکاسی^۵ بروز می‌دهد؛ به این معنی که تمامی معانی برساخته شده در رویکرد کیفی به‌مثابه بازتابی از بستری محسوب می‌شوند که دربرگیرنده پژوهشگر و مورد پژوهشی است.

1. explicative

۲. rational reconstruction.

منظور از این اصطلاح عبارت است از بازتعریف مفاهیم، واژه‌ها و پدیده‌ها از زبان عرفی و فراهم آوردن شرایط لازم و کافی برای معانی مبهم و غیر دقیق و آنگاه زدودن ابهام و بی‌معنایی. (روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۳۳۲)

3. manipulation

4. communicative

5. reflective

۶. grounded theory

هرچند روش معروف «نظریه برآمده از زمینه» که توسط آنسلم/اشتراس (Anselm Strauss) و ژولیت کوربین (Juliet Corbin) در اثر معروفشان با عنوان «اصول

پژوهش کیفی: رویه‌ها و شگردهای نظریه برآمده از زمینه» (Basics of Qualitative Research: Grounded Theory Procedures and Techniques) در حوزه روش‌شناسی کیفی صورت‌بندی شده است، اما با این حال نقدهای جدی بر این اثر وجود دارد که حاوی نقطه‌نظراتی روشن‌تر در مورد ارتباط سرشت این روش نظام‌مند پژوهشی با روش‌شناسی کمی است. به عنوان مثال می‌توان به مقاله جرج آلن (George Allan) با عنوان «نقدی بر به‌کارگیری نظریه برآمده از زمینه به‌مثابه یک روش پژوهشی» (A critique of using grounded theory as a research method) اشاره کرد.

7. flexibility

واحدی در نظر می‌گیرند که فقط و فقط در شرایط استثنایی قابلیت کاربرد دارند. به زبان دیگر پژوهشگران، در موارد انضمامی پژوهش، ناگزیر از به‌کارگیری مدل‌هایی هستند که ذاتاً جنبه‌هایی ترکیبی از هرکدام از روش‌های حدی را

دربردارند؛ هرچند آشکارا گرایش به یکی از دو سر طیف را از خود بروز می‌دهند. جدول ۱ تفاوت‌های باورهای این دو رویکرد را، در شکل آرمانیشان، دربارهٔ جنبه‌های گوناگون نمایش می‌دهد.

روش‌شناسی کیفی	روش‌شناسی کمی	
ذهنی، نامعین و مسئله‌دار، کلی، واجد ساخت اجتماعی	عینی، واحد، ساده، واجد تأثیرات حسی قابل تجربه	سرشت واقعیت
نامتعین و غیرجبری، تعاملات دوجانبه، نفی ارتباطات علی و معلولی	تفکر قانون-محور، قائل به ارتباطات علی و معلولی	علت و معلول ها
هنجارگرایی، پژوهش مبتنی بر ارزش‌ها	بی‌طرفی ارزشی، پژوهش رها از ارزش	نقش ارزش‌ها
استقرایی، عدم پذیرش مدل علوم طبیعی به مثابه الگو برای علوم اجتماعی، اندیشه‌نگار، فاقد قوانین دقیق و مبتنی بر تأویل	قیاسی، پذیرش مدل علوم طبیعی به مثابه الگو برای علوم اجتماعی، قانون‌گذار، مبتنی بر قواعد دقیق	ماهیت علوم
کیفی، حداقل تکیه بر آمار و احتمال، تحلیل‌های کلامی	کمی، ریاضی، حداکثر به‌کارگیری آمار و احتمالات	روش‌ها
فعال، تعامل و عدم جدایی میان پژوهشگر و موضوع پژوهش	تاحد ممکن منفعل، به‌مثابه فاعل شناسنده، جدا از موضوع شناسایی، محصول دوآلیسم دکارتی	نقش و جایگاه پژوهش‌گر
تعمیم‌های تحلیلی یا مفهومی بر مبنای زمان و زمینه	تعمیم‌های استقرایی، گزاره‌های قانون‌گذار	مفهوم تعمیم

جدول ۱: تفاوت‌های روش‌شناسی‌های کمی و کیفی از جوانب مختلف (ماخذ: مولف)

این جدول نشان می‌دهد که شگردها، اسلوب‌ها و روش‌های عملیاتی پیشنهاد شده توسط رهیافت‌های کمی و کیفی دارای تفاوت‌های چشمگیری هستند: پژوهشگرانی که از روش‌شناسی کمی استفاده می‌کنند در مرحلهٔ جمع‌آوری داده‌ها از شگردهای ساختارمند و استاندارد

شده‌ای سود می‌جویند که آنان را قادر به کمی‌سازی داده‌ها، و سنجش منظم و مرحله به مرحله اعتبارها می‌نماید؛ علاوه بر این، به‌کارگیری روش‌های کمی پژوهشگران را در عملیاتی کردن مفاهیم و ارائهٔ فرضیه‌هایی برای پیش‌بینی و کنترل پدیدهٔ مورد مطالعه یاری می‌رسانند.

اجتماعی، به دنبال رویه‌هایی قانون‌گذار است تا از آن طریق با صورت‌بندی گزاره‌هایی مشابه با قانون، علل وقوع پدیده‌ها یا فرایند این وقوع را مشخص نماید. در این فراشد، روش‌شناسی کمی از نظریه‌آزمایی^۱ سود می‌برد و با اتخاذ رویکردی عینی، سرشتی سبب‌شناسانه^۲ را از خود بروز می‌دهد؛ به زبان دیگر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی دربارهٔ چرایی و چگونگی وقوع پدیده‌ها برمی‌آید. صفت اصلی این نحوهٔ برخورد با پدیده‌ها، غیرتاریخی بودن آن است؛ به این معنی که روش‌شناسی کمی تبیین پدیده‌ها را فراسوی زمان و مکان وقوعشان و بدون مد نظر قرار دادن انضمامات انسانی آن‌ها جستجو می‌نماید. فرایند پژوهش‌های کمی نیز متأثر از همین نگاه است؛ به طوری که فرایند مذکور را می‌توان رویه‌ای دقیق و از پیش تعیین‌شده دانست که با آزمودن فرضیه‌هایی دربارهٔ پرسش پژوهش آغاز می‌شود و با مطالعهٔ مفاهیم، با استفاده از متغیرها و عناصر مجزا از هم، به پیش می‌رود. در این رویکرد، معیارهای اعتبارسنجی به شکلی نظام‌مند و مجزا از پدیدهٔ مورد مطالعه و مسئلهٔ طرح شده دربارهٔ آن، پیش از جمع‌آوری داده‌ها، تدوین می‌شوند. داده‌های گردآوری شده، که اغلب به شکل‌های عددی بوده و با استفاده از شیوه‌های نمونه‌گیری احتمالی^۳ جمع‌آوری می‌شوند، در روندی غیر منعطف و با استفاده از شگردهای آماری پردازش می‌گردند. محصول این پردازش تقلیل‌گرا اغلب به صورت منظومه‌ای از تفاوت‌ها به شکل زنجیره‌های علی و مبتنی بر رهیافت‌های قیاسی ارائه می‌گردد و از آن جا که نتیجهٔ روندی استاندارد شده است، دربرگیرنده سطوح بالایی از سنجش‌پذیری بوده و در همه جا و هر زمان، توسط هر فرد دیگر نیز تکرارپذیر است.

(Sarantakos, 1998: 55)

در مقابل، روش‌شناسی کیفی را می‌توان مطالعه‌ای

این درحالی است که به‌کارگیری روش‌شناسی کیفی با شگردهای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات کمتر ساختارمندی توأم است. نکتهٔ قابل توجه در تفاوت میان این دو رهیافت، شناخت نقش پژوهشگر در هرکدام از آن‌ها است. در روش‌شناسی کمی، مرسوم است که محقق را، نسبت به جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، بی‌طرف و به اصطلاح منفعل تلقی می‌نمایند و راه‌کارهایی را برای سنجش میزان این بی‌طرفی، به‌مثابه معیاری برای قضاوت در مورد صحت پژوهش، ارائه می‌نمایند. درمقابل، روش‌شناسی کیفی پژوهشگر را، به شکلی فعال، درگیر جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها می‌کند و بدین ترتیب آگاهی زیسته‌ای را در جریان فرایند پژوهش دخیل می‌نماید. علاوه بر این، مفهوم تعمیم در روش‌شناسی کمی، مفهومی است که بر مبنای استقرا تعریف می‌شود و پژوهشگر در این رویکرد می‌کوشد تا از طریق تسری یافته‌های جزئی یک پژوهش انضمامی، قانونی فراگیر را برای تبیین پدیده، در هر شرایط زمانی و مکانی، به دست دهد؛ درحالی‌که روش‌شناسی کیفی، با تمایل نشان دادن به اکتشاف و بازیابی، می‌کوشد تا تعمیم را به معنای تطبیق تحلیلی و مفهومی یافته‌های یک پژوهش به موارد مشابه در زمان و مکان خاص به‌کارگیرد. بر اساس آنچه که تا کنون گفته شد، می‌توان حدس زد که مراحل فرایند پژوهش، بر مبنای هرکدام از روش‌شناسی‌های مذکور، به رغم اشتراکات لفظی از تفاوت‌های معنایی آشکاری برخوردار است. وجود این تفاوت‌ها لزوم بازسازی عقلانی هر کدام از مراحل و عناوین را گوشزد می‌نماید تا از بروز برخی خلط‌های ناصواب جلوگیری به‌عمل آید.

(Sarantakos, 1998: 105)

به طور خلاصه می‌توان گفت که روش‌شناسی کمی

اسلوبی است که با نیت تبیین پدیده‌ها، اعم از طبیعی و

3. probability sampling

1. theory testing

2. etiological

محصول این واکاوی ارائه تصویری منسجم و بی‌تناقض از داده‌های سازمان‌دهی شده است که به کمک درون‌مایه‌های استخراج شده از شواهد امکان پذیر می‌گردد. (Neuman, 123: 2000) جدول ۲ مقایسه‌ای تطبیقی میان مراحل پنجگانه فرایند پژوهش را در هرکدام از روش‌شناسی‌های کمی و کیفی نشان می‌دهد.

کل‌گرا دانست که با نیت تعمیق فهم ما از پدیده‌ها، شیوه‌هایی اندیشه‌نگار را برای توصیف واقعیت، آن‌سان که رخ می‌نمایند، به کار می‌گیرد. در روش‌شناسی کیفی، پژوهشگر می‌کوشد تا با رویکردی ذهنی معانی نهفته در پدیده‌ها را کشف نماید؛ به زبان دیگر محقق کیفی می‌کوشد تا به کمک تأویل، چستی یا چگونگی پدیده‌ای را آشکار کند که خود نیز، به صراحت، بخشی از آن است. در این راه، محقق اقدام به نظریه‌آفرینی^۱ می‌نماید؛ یعنی با به‌کارگیری مفاهیمی به شکل بن‌مایه‌ها^۲ و درون‌مایه‌ها^۳ و رده‌بندی و تحلیل آن‌ها تلاش می‌کند تا، به شکلی استقرایی، نظامی علی یا غیرعلی را برای تشریح چستی پدیده یا چگونگی وقوع آن، در زمینه مورد نظر، برپا نماید. فرایند چنین پژوهش‌هایی نیز باز و پویا بوده و از هر نظر انعطاف‌پذیر است.

روند پژوهش در رهیافت کیفی، به طور معمول، ویژه و منحصر به فرد بوده و به‌ندرت تکرار پذیر است؛ چرا که صفت اصلی پژوهش‌های مبتنی بر روش‌شناسی کیفی تاریخی بودن آن‌ها است، به این معنی که پژوهش‌های کیفی معمولاً با ابتنا بر مواردی حقیقی صورت‌بندی می‌شوند که در بستر زمانی و مکانی خاصی قرار دارند. درست به همین دلیل معیارهای اعتبارسنجی این پژوهش‌ها نیز، انحصاری و اختصاصی بوده و به‌شکل ویژه برای هر سامانه پژوهشی، مرکب از پژوهشگر و مورد پژوهشی، تعریف می‌شوند. شاید راز پایین بودن سطح معیارهای اعتبارسنجی در روش‌شناسی کیفی نیز در همین نکته نهفته باشد. داده‌ها در پژوهش‌های کیفی از میان نمونه‌هایی گردآوری می‌گردند که غالباً به صورت غیراحتمالی انتخاب می‌شوند. این داده‌ها اغلب به صورت کلامی یا تصویری از اسنادی مانند مصاحبه‌ها و مشاهدات استخراج می‌گردند و با اولویت دادن به کشف مشابهِت‌ها واکاوی می‌گردند.

روش‌شناسی کمی	روش‌شناسی کیفی	مراحل فرایند پژوهش	
تعاریف: دقیق، کامل و ویژه؛ فرضیه‌ها: صورت‌بندی شده پیش از آغاز مطالعه؛ استفاده از تعاریف عملیاتی.	تعاریف: عام و کمتر ساختارمند؛ فرضیه‌ها: صورت‌بندی شده پس از اتمام مطالعه؛ استفاده از مفاهیم جزئی و ظریف.		
طرح تحقیق: به دقت طراحی شده و تجویزی؛ نمونه‌گیری: به دقت طراحی شده و پیش از جمع‌آوری داده‌ها، معرف جامعه نمونه؛ سنجش و معیارها: استفاده از انواع سنج‌ها.	طرح تحقیق: به دقت طراحی شده اما غیر تجویزی؛ نمونه‌گیری: به دقت طراحی شده اما در طول مدت جمع‌آوری داده‌ها، عدم معرف بودن برای جامعه نمونه سنجش و معیارها: استفاده غالب از سنج‌های اسمی		
به‌کارگیری روش‌های کمی به کمک دستیاران.	به‌کارگیری روش‌های کیفی اغلب توسط خود محقق.		
اغلب کمی و بر اساس تحلیل‌های آماری؛ تعمیم‌های استقرایی.	غالباً کیفی که در آن جمع‌آوری و پردازش توأمان صورت می‌گیرد؛ تعمیم‌های تحلیلی.		
بیان دقیق یافته‌های منسجم.	بیان یافته‌های غالباً پراکنده.		

جدول ۲: مقایسه تطبیقی روش‌شناسی‌های کمی و کیفی در مراحل پنجگانه فرایند پژوهش (ماخذ: مؤلف)

بسیاری از انضباط‌ها، علی‌الخصوص در حوزه علوم اجتماعی و رفتاری، دلیلی بر برتری ذاتی این دسته از روش‌ها قلمداد می‌نمایند. درحالی‌که واقعیت چیز دیگری است و هیچ روشی، به‌شکل از پیش تعیین شده‌ای، بهتر از روش دیگر نیست. به زبان دیگر باید گفت که روش‌شناسی‌ها تا زمانی‌که در مورد مسئله‌ای خاص به‌کار گرفته نشده‌اند، به‌خودی‌خود، نه مفید و مناسب هستند و نه مضر و نامتناسب. مرتبط‌ترین پیش‌انگاره‌ای که

در مقایسه میان روش‌های کمی و کیفی گاه منازعه‌ای در مورد شایستگی‌های فی‌نفسه هر کدام از این روش‌ها درمی‌گیرد. طرفداران روش‌های کمی، دقت بالا و قابلیت اعتبارسنجی این دسته از روش‌ها را از عوامل برتری روش‌های کمی بر روش‌های کیفی تلقی می‌نمایند؛ در مقابل طرفداران روش‌های کیفی، نابسند بودن روشهای کمی را در بسیاری از انضباط‌ها یادآور شده و انعطاف‌پذیری و انطباق‌پذیری روش‌های کیفی را با

تعیین‌کننده چشم‌اندازهای پژوهشی است عبارت از آن است که موضوعات مربوط به روش‌شناسی همواره باید در زمینه یک سامانه پژوهشی ویژه و در رویارویی با پرسشی خاص در ارتباط با موضوعی مشخص مورد توجه

قرار گیرند. (Downey and Ireland, 1983)

جدول ۳ ویژگی‌های روش‌های کمی و کیفی را، که در تناظر با روش‌شناسی‌های کمی و کیفی قرار دارند، نشان می‌دهد.

روش‌های کمی	روش‌های کیفی
مستقل و ناوابسته	در اتکاء متقابل و وابسته
خطی	خطی و غیر خطی
انباشت‌پذیر و جمع‌پذیر	تکثیرپذیر و تعاملی
استنتاج نتایج از سنجش امور واقع	سنجش تعاملی واقعیت‌های مختلف
تمرکز بر آزمون و تصدیق واقعیت‌ها	تمرکز بر فهم از منظر پژوهشگر
سنجش کنترل‌شده	مشاهده و سنجش در وضعیت‌های طبیعی
رویکرد منطقی-قیاسی	رویکرد تأویلی-استقرایی
عینی: نگاه به خارج و با واسطه به داده‌ها	ذهنی: نگاه به داخل و بلاواسطه به داده‌ها
جهت‌گیری علی متمرکز بر نظریه‌آزمایی	جهت‌گیری اکتشافی متمرکز بر نظریه‌آفرینی
نتیجه‌محور	فرایند‌محور
جزء‌گرا و تحلیلی	کل‌گرا
تعمیم مبتنی بر شمول (از نمونه به کل جمعیت)	تعمیم مبتنی بر تشابه ویژگی‌ها و زمینه‌ها

جدول ۳ ویژگی‌های روش‌های کمی و کیفی (ماخذ: مولف)

در سایه چنین برداشت‌هایی است که پرسش‌هایی از قبیل «چگونه می‌توان ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی را به کار گرفت؟»، شایستگی مطرح شدن پیدا می‌کنند. روش‌شناسان پژوهش، در طول سالهای گذشته، از به‌کارگیری روش‌های ترکیبی حمایت کرده‌اند. آنان چنین می‌پندارند که تلفیق کردن شگردهای کمی با فنون کیفی نتایج قابل اعتمادتری را برای پروژه‌های پژوهشی رقم خواهد زد و پژوهشگران را از درافتادن در دام دانستن هرچه بیشتر درباره موضوعات هرچه کم اهمیت‌تر مصون نگاه خواهد داشت. (Brewer and Hunter, 1989: 111)

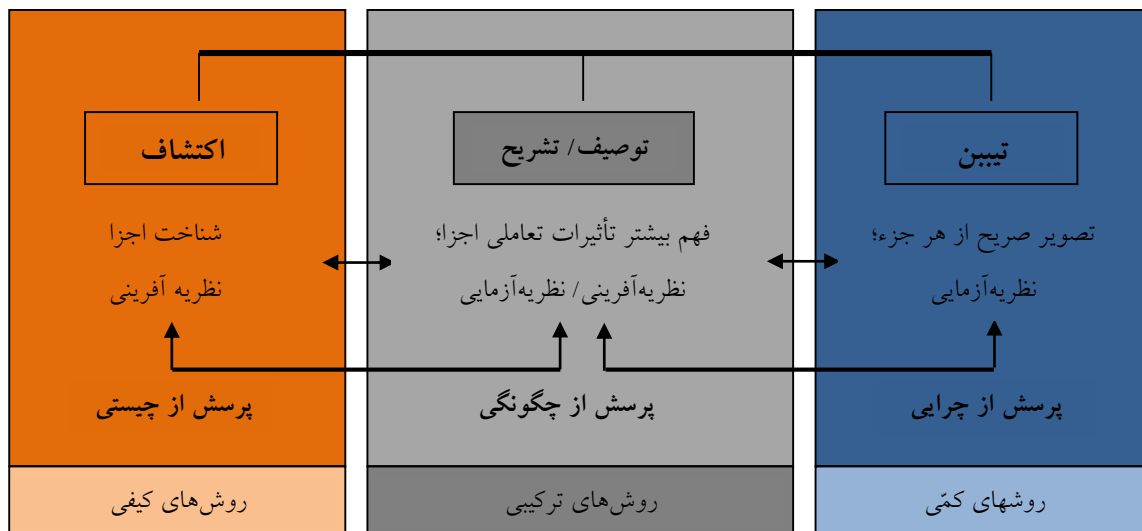
روش‌های کیفی امکان آفرینش نظریه‌های بهتر و دیرپاتری را به وجود می‌آورند و پژوهشگر را در برخورد با موضوعات گسترده‌تر و پیچیده‌تر یاری می‌نمایند؛ چرا که با داده‌های واقعی و شرایط عینی سروکار دارند. در مقابل روش‌های کمی شگردهای کاراتری را برای آزمودن این نظریه‌ها و تعمیم دادن عوامل خاص در اختیار قرار می‌دهند. لذا شاید بتوان ادعا کرد که نحوه صحیح ترکیب شگردهای کمی و کیفی، از سویی، و تشخیص دقیق جایگاه صحیح پرسش پژوهش در طیف میان روش‌های کمی و کیفی، از سوی دیگر، مهمترین و بنیادی‌ترین

علمی است یا خیر؛ بلکه بیشتر به این قضیه معطوف خواهند گردید که آیا عملیاتی خاص می‌تواند به اطلاعاتی مهم‌تر، بامعنی‌تر و سودمندتر بینجامد یا خیر؟ بدین ترتیب، پژوهشگران از دام نظریه‌پردازی‌های بدیهی و تکرار مکررات رهایی خواهند یافت:

نظریه‌پردازان پژوهشی اغلب نظریه‌هایی بدیهی می‌نویسند؛ چراکه فرایندهای نظریه‌سازی آنان، به دلیل سخت‌گیری‌های روش‌شناسانه‌ای که از اعتبار و روایی در مقابل سودمندی طرفداری می‌نمایند، با محدودیت‌های بسیاری روبه‌رو شده است. (Weick, 1989)

مسئله‌ای است که پژوهشگران در حوزه تصمیم‌گیری‌های روش‌شناختی با آن روبه‌رو هستند. شکل ۱ طیف میان روش‌های کیفی و کمی و هدف از هر کدام را نشان می‌دهد. ترکیب روش‌ها، پژوهش‌های به‌دست آمده را بیش از پیش معنادارتر خواهد کرد و اعتبار آن‌ها را بالاتر خواهد برد، لذا احتمال این‌که پژوهش دقیقاً چیزی را بسنجد که قرار بر سنجش آن بود افزایش می‌یابد. به علاوه پژوهشگران، دیگر کمتر برده روش‌های پژوهش خواهند بود؛ آنان دیگر به این فکر نخواهند کرد که آیا روش‌هایشان

شکل ۱: طیف میان روش‌های کمی و کیفی (ماخذ: مؤلف)



۳. نظریه؛ تیغی دولبه در پروژه‌های پژوهشی

را به دست دهند. سهم علمی^۱ پژوهشگران تنها در صورتی قابل قبول تلقی می‌شود که بتوانند بخشی از این پازل را به درستی منظم نمایند.

از آن‌جا که حوزه‌های پژوهشی اغلب بسیار پهن‌آور هستند، لازم می‌آید که پل‌هایی میان پروژه‌های پژوهشی و بدنه عمومی دانش در حوزه پژوهش مورد نظر ایجاد گردد، تا از قبل آن‌ها، تجمع یافته‌های پژوهشگران عمارتی یکپارچه و به هم تنیده را شکل دهد؛ چه در غیر این

درغایت، تمامی پژوهش‌ها را می‌توان تلاشی برای برپا کردن و بسط بدنه دانش در یک حوزه مشخص تلقی کرد. اما از آن‌جا که تنوع و گستردگی حوزه‌ها رویکردهای عام و فراگیر را جایز و مقبول نمی‌شمارد، لذا پژوهشگران با انتخاب اجزاء یا بخش‌های کوچک‌تری از حوزه‌ها، به مثابه محدوده‌های عملیاتی، می‌کوشند تا با کنار هم نهادن نتایج پروژه‌های پژوهشی، تصویری واضح از حوزه بزرگ مرتبط

1. scientific contribution

(۶۳:۱۳۷۰)

بر این اساس نظریه‌ها را می‌توان گزاره‌هایی کلی دانست که با هدف تشریح چستی^۳ پدیده‌ها و اجزاء تشکیل دهنده آن‌ها یا توضیح دادن چگونگی ارتباط پدیده‌ها با یکدیگر یا نحوه ارتباط میان اجزای یک پدیده یا تبیین چرایی وقوع پدیده‌ها، آن‌سان که واقع می‌شوند، ساخته می‌شوند. از این‌رو نظریه‌آفرینی را، می‌توان تلاشی دانست برای توضیح دادن یا تشریح کردن پدیده‌ها به شکلی خاص.

تعریفی که نظریه را مجموعه‌ای به هم تنیده از «گزاره‌های کلی توضیحی» می‌داند، خود تعریفی کلی است. این تعریف ممکن است مواردی را نیز شامل گردد که نظریه محسوب نمی‌شوند. به عنوان مثال می‌توان به فرضیه‌ها اشاره کرد که هرچند گزاره‌هایی توضیحی هستند اما نظریه محسوب نمی‌شوند چرا که اولاً از سطح انتزاع^۴ قابل قبولی برخوردار نیستند؛ ثانیاً صرفاً بیان‌گر وجود نوعی ارتباط میان پدیده‌ها هستند بدون آن‌که به چگونگی یا چرایی آن اشاره‌ای بنمایند. لذا چنین می‌توان گفت که نظریه علمی، مجموعه‌ای منسجم از گزاره‌های کلی توضیحی‌ای است که:

- حسی از سازوکار یا فرایند برقرار شدن ارتباط میان پدیده‌ها یا اجزاء یک پدیده را دربر داشته باشد. وجود چنین سازوکاری است که در واقع توضیحی برای چگونگی ایجاد پیوند میان دو وضعیت متفاوت محسوب می‌شود.
- عمومیت داشته باشد. به زبان دیگر به اندازه کافی تعمیم یافته باشد تا بتوان آن را برای توضیح دادن دامنه وسیعی از وقایع منحصر به فرد و مصادیق به کار بست.

صورت محصول نهایی هم‌نشینی پروژه‌های پژوهشی بی‌شباهت به کوره‌های آجرپزی نخواهد بود.

این وظیفه در حوزه دانش بر عهده نظریه نهاده شده است. نظریه‌ها جنبه‌های ذاتی پروژه‌های پژوهشی محسوب می‌گردند؛ به شکلی که پژوهش‌های «فاقد نظریه»^۱ از بسط دانش به شیوه‌ای منظم و نظام‌مند عاجز می‌مانند. نظریه‌ها همان پل‌هایی هستند که قطعات معین پژوهشی را به یکدیگر و به بدنه عمومی دانش متصل می‌کنند تا بدین ترتیب عمارت‌های منسجمی را به جای تلنباری از آجرهای نامنظم به وجود آورند که دارای روابط درونی معینی هستند.

۱-۳. ماهیت نظریه

اگر بتوان پژوهش را به عهده گرفتن و انجام دادن کنشی تعریف کرد که با هدف افزایش شناخت و آگاهی از جهان، اعم از طبیعی و اجتماعی، صورت می‌پذیرد؛ نظریه را می‌توان نظامی از تصورات انتزاعی به هم تنیده تلقی کرد که با هدف تغلیظ و سازمان‌دهی دانش به وجود می‌آید. (Neuman, 2000: 40) از این رو نظریه را می‌توان ساختی انسانی دانست که مشاهدات متفرق ثبت شده در سامانه‌های مختلف را، از طریق فرایند شناختی خاصی موسوم به اندیشیدن^۲، یک‌پارچه کرده و به دانشی مدون تبدیل می‌کند. نظریه‌ها را می‌توان ابزارهایی تلقی کرد که ما را در انتظام بخشیدن به جهان پیرامون یاری رسانده و درباره چگونگی رفتار کردن در درون آن راهنمایی می‌کنند. نظریه‌ها دام‌هایی هستند که ما انسان‌ها می‌گسترانیم تا آن چه را که جهان نامیده می‌شود صید نماییم و با عقلانی کردن و توضیح دادن آن بر آن مستولی شویم. (پوپر،

1. atheoretical researchs

۲. درست به همین دلیل است که نظری‌سازی (theorizing) فرایندی است که در ساحت آگاهی (consciousness) به وقوع می‌پیوندد و نه در حیطه ناخودآگاه (unconsciousness). از نظر کارل گوستاو یونگ (C. G. Jung) اندیشیدن (thinking) یکی از چهار کنشی است که در سطح ذهن آگاه به وقوع می‌پیوندد.

سه کنش دیگر عبارتند از حس کردن (senseing)، احساس کردن (feeling) و شهود (intuiting). (کالوین و نوردبای، ۱۳۷۵: ۳۸)

3. what question

۴. level of abstractness

در این مورد در ادامه توضیحاتی ارائه خواهد شد.

ساخت‌های توضیح‌دهنده رعایت شوند تا ساخت مذبور، قابلیت مطرح شدن به‌مثابه یک نظریه را پیدا نماید. اما اگر این نکته را تلویحاً بپذیریم که نظریه راهی برای دیدن جهان یا فکر کردن به آن است نه صرفاً بازنمودی انتزاعی از آن^۳ (Alvesson and Deetz, 2000:37)، گام در راهی نهاده‌ایم که نظریه را در ارتباطی تنگاتنگ با روش قرار داده و بار دیگر ما را با دشواری‌های ناشی از تاثیر پارادایم‌های روش‌شناسی روبه‌رو می‌سازد. بر این اساس، دست‌کم سه نظرگاه متفاوت دربارهٔ پاسخ به پرسش از سرشت نظریه وجود دارد: (DiMaggio, 1995)

- نظریه به‌مثابه رهنمود^۴
- نظریه به‌مثابه روشنگری^۵ و
- نظریه به‌مثابه روایت^۶

دیدگاهی که نظریه را نوعی رهنمود می‌داند، آن را در عمل، راهنمای گزینش اولیه داده‌هایی تلقی می‌کند که برای صورت‌بندی هر نوع از پژوهش، اعم از کمی یا کیفی، باید جمع‌آوری شوند. دیدگاه دوم نظریه را ابزاری می‌داند که در طول فرایند پژوهش، محقق را در فراشد تحلیل داده‌ها یاری می‌رساند و درنهایت دیدگاه سوم نظریه را محصول پژوهش می‌داند. (Eisenhardt, 1989) آشکارا می‌توان ردپای مثلث «اکتشاف - توصیف - تبیین» را در این دسته‌بندی نیز مشاهده کرد. در ادامه به بحث دربارهٔ ماهیت نظریه از دیدگاه دو روش‌شناسی کمی و کیفی خواهیم پرداخت.

• ابطال‌پذیر باشد. یعنی راه را برای شکل دادن به آزمایش‌ها یا جمع‌آوری داده‌هایی که به شکل بالقوه قادر به باطل کردن نظریه هستند، نبندد. بیانیه‌های ابطال‌ناپذیر، در حقیقت، چیزی را توضیح نمی‌دهند و امکان پیش‌بینی نتایج را نیز فراهم نمی‌سازند از این رو امکانی برای کنش نیز محسوب نمی‌گردند.

• موجز و ساده باشد. به عبارت دیگر از فرض کردن نظام ارتباطات پیچیده در عین وجود نظام‌های ساده‌تر اجتناب نماید.^۱

• باروری^۲ داشته باشد؛ یعنی واجد توانایی به‌وجود آوردن انبوهی از دلالت‌ها در حوزه‌های مختلف باشد. وجود این دلالت‌ها از آن رو مهم اند که اولاً آن‌ها ذاتاً آگاهی‌هایی هستند که قبل از شکل‌گیری نظریه‌ها آشکار نمی‌باشند، از این رو به‌شکل بالقوه دانش جدیدی را بازنمایی می‌کنند؛ ثانیاً امکانات آزمون نظریه‌ها به کمک همین دلالت‌ها مهیا می‌شود.

• شگفتی‌آفرین باشد؛ یعنی بتواند دلالت‌های ناآشکاری را به منصهٔ ظهور برساند. وجود دلالت‌های ناآشکار از آن رو مهم هستند که پژوهشگران را به سمت شناخت پدیده‌ها به شیوه‌های جدید هدایت می‌کنند. توان شگفتی‌آفرینی در مورد نظریه‌ها به میزان عدم بداهت آن‌ها، از سویی، و پیش‌گویی‌های غیر منتظرهٔ آن‌ها، از سویی دیگر، وابسته است.

ویژگی‌های فوق، مواردی هستند که، قطع نظر از موقف فلسفی پشتیبان نظریه، باید به شکل عام در تمامی

۱. رجحان بیانیه‌های ساده و موجز بر بیانیه‌های پیچیده و مفصل به دلیل آن است که اولاً احتمال از هم پاشیدن نظام‌های پیچیده بیشتر از نظام‌های ساده است، ثانیاً درک نظام‌های پیچیده و استفادهٔ عملی از آن‌ها با دشواری‌های بیشتری همراه است. درست به دلیل ایجاز و سادگی است که نظریه‌ها را برخی اوقات مدل نیز می‌نامند. ایدهٔ اصلی مدل ارائهٔ نسخه‌ای از یک پدیده یا تشریح آن به شکلی کوچک‌تر و ساده‌تر است. هدف از مدل‌سازی بیرون کشیدن و برجسته کردن نکات و بخش‌های مهم و قرار دادن بخش‌های غیر مهم در لایه‌های بعدی است. قدرت یک مدل نیز به میزان و درجهٔ کاهش پیچیدگی پدیده‌های مورد مطالعه توسط مدل بستگی دارد، چراکه مدل‌های پیچیده عملاً قادر به ارائهٔ توضیحات زیادی نبوده و فاقد کارایی لازم هستند.

2. fertility

۳. این موضوع در تناظر با این ادعای ابطال‌گرایان قرار دارد که کلیه گزاره‌های مشاهداتی همواره، به شکلی پیشینی، دربردارندهٔ نوعی نظریه هستند.

4. theory as prescription

5. theory as enlightenment

6. theory as narrative

۱-۳. چشم انداز کمی: نظریه به مثابه ذکر خصوصیات ارتباط

دیدگاه کمی، نظریه را سامانه‌ای از ساخت‌های به هم پیوسته^۱، مرکب از متغیرها، مفاهیم، تعاریف، گزاره‌ها و قضایا تلقی می‌نماید که با هدف تبیین پدیده‌ها، منظر نظام‌مندی از آن‌ها را از طریق مشخص کردن نحوه ارتباط میان متغیرها به دست می‌دهد. (Kerlinger, 1979:64) نظریه‌آفرینی به شیوه کمی در واقع ساخت مدلی‌هایی است که بر اساس نوعی فراسنجش^۲ مفهومی میان پدیده‌ها استوار هستند و سرشتی ریاضی دارند. (Ary et al., 1985:16)

از دیدگاه کمی، نظریه پلی است میان متغیرهای مستقل و وابسته، یا سایر ساخت‌های تشکیل دهنده یک پدیده، که معمولاً تعیین کننده «مقدار و جهت»^۳ ارتباط میان متغیرها است. چنین نظریه‌هایی در واقع پدیده‌ها یا اجزاء آن‌ها را به همدیگر گره می‌زنند؛ از این رو، تأمین کننده توضیحات جامع و فراگیری هستند که گویای چرایی یا چگونگی تأثیر متغیرهای مستقل بر متغیرهای وابسته بوده و رفتار متغیرهای وابسته را بر مبنای تغییرات متغیرهای مستقل پیش‌بینی می‌نمایند. (Creswell, 1994:82-83)

۲-۳. چشم انداز کیفی: نظریه به مثابه تبیین واقعیت

از منظر کیفی، نظریه‌سازی به صورت فرایند شناختی کشف مقولات انتزاعی از میان داده‌های تجربی، آگاهی از تعاملات میان این مقوله‌ها و سرانجام به کارگیری آن‌ها به منظور استنتاجاتی برای فعالیت‌های آینده تعریف می‌شود. (Merriam, 1998:188) از این رو، نظریه، از منظر کیفی، به نتیجه غور و تأملاتی اطلاق می‌شود که دربرگیرنده تعمیم‌های تحلیلی داده‌ها، بر اساس تشابه ویژگی‌ها و

1 interrelated constructs a set of

۲. analog

زمینه‌ها، و پیوندهایی میان مقولات انتزاعی ناشی از تحلیل‌های غیر آماری داده‌ها است.

در نظریه‌هایی که به این شیوه ساخته می‌شوند، از مدل‌های ریاضی و فراسنجشی استفاده نمی‌شود؛ چرا که این نوع از مدل‌ها جهت‌گیری‌های خاصی را بر نحوه جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و ارائه نتایج تحمیل می‌نمایند که ذاتاً در تقابل با ماهیت طبیعت‌گرای روش‌های کیفی قرار دارد.

۳-۱-۳. ماهیت نظریه: سازش میان رهیافت‌های کمی و کیفی

همان‌طور که قبلاً در مورد ترکیب روش‌های کمی و کیفی و فواید آن اشاره شد، در این جا نیز می‌توان رویکردی بینایی را برای بحث درباره سرشت نظریه اتخاذ کرد و تعریفی را بر این اساس ارائه داد:

نظریه مجموعه‌ای از ساخت‌ها، تعاریف و قضایای مرتبط به هم و وابسته به هم است که دارای مناسبات مشترکی بوده و دید و عقیده‌ای معقول و منطقی را از یک پدیده از طریق تبیین و پیش‌بینی ارتباط میان عناصر آن ارائه می‌دهد. (Camp, 2001:6)

در این تعریف عبارت "عقیده معقول و منطقی" هم در معنی ارتباطات ریاضی / فراسنجشی و هم ارتباطات مفهومی / کل‌گرایانه به کار گرفته می‌شود. بر این اساس کارکردهای دوگانه و توافمان تبیین و پیش‌بینی می‌تواند در هر دو معنای ریاضی و مفهومی آن مورد استفاده قرار گیرد. بر اساس این تعریف، نظریه می‌تواند هم از مشاهده مستقیم و اندازه‌گیری متغیرها حاصل آید و هم از تحلیل‌های زمینه‌گرای داده‌ها؛ بعلاوه چنین تعریف وسیعی به نظریه اجازه می‌دهد تا هم مقدم بر پژوهش باشد و به آن آگاهی

نوعی از سنجش که در آن یک عامل مانند صدا یا حرارت بر حسب عامل دیگری مانند ولتاژ سنجیده می‌شود

را تأسیس نوعی ارتباط علی-معلولی میان متغیرها می‌دانند که با هدف تبیین و پیش‌بینی رفتار پدیده‌ها انجام می‌شود. (Best and Kahn, 1993:9) در این دیدگاه پژوهش به فعالیتی اطلاق می‌گردد که در آن یک نظریه، با هدف بررسی صدق تعمیم‌های پیش‌گویانه‌اش، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در این ارزیابی از متغیرهایی کمک گرفته می‌شود که توسط اعداد سنجش می‌شوند و به کمک رویه‌های آماری تحلیل می‌گردند. (Creswell, 1994:2) منظور از نظریه‌آفرینی به شیوه کمی، آزمودن مفاهیم مستخرج از نظریات موجود به منظور وضوح بخشیدن به آن‌ها و در ادامه بسط دادن هرچه بیشتر این مفاهیم است. بدین ترتیب دانایی‌های بسط یافته نظریات جدیدی را شکل می‌دهند که خود مشاهدات جدیدی را سامان‌دهی کرده و آزمون‌هایی را برای سنجش و ارزیابی پیشنهاد می‌کنند. به‌کارگیری روش‌های کمی پژوهشگران را به سمت آفرینش فرضیه‌ها هدایت می‌کند. از این رو هدف غایی پژوهش‌های کمی را می‌توان جستجو برای پاسخ دادن به این پرسش دانست که آیا فرضیه از طرف داده‌های تجربی حمایت و تصدیق می‌شود یا خیر؟

شکل ۲ می‌تواند در درک نقش نظریه در پژوهش‌های کمی مفید باشد. آنچه در این شکل مهم است توجه به این نکته است که در پژوهش‌های کمی، نظریه هم نقطه آغاز پژوهش است و هم مقصد آن.

۳-۲-۲. چشم‌انداز کیفی: نظریه محصول پژوهش است، نظریه از تجربه زاییده می‌شود.

به طوری که اشاره شد، رهیافت کیفی به مفهوم نظریه آن را محصول تفکر و تعمق در داده‌های تجربی تلقی می‌نماید. نظریه، از منظر روش‌شناسی کیفی، «الگویی برآمده از زمینه»^۱ است که پدیده مورد بحث را در بستری

دهد و هم پس از پژوهش و به عنوان نتیجه آن ظاهر گردد. تقدم یا تأخر نظریه نسبت به پژوهش موضوعی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۳-۲. نقش و جایگاه نظریه در پژوهش

بحث درباره نقش و جایگاه نظریه در پژوهش موضوعی است که مستقیماً تحت تأثیر تعریف نظریه، و به تبع آن موقف فلسفی و پارادایم پشتیبان این تعریف، قرار دارد. طرفداران پارادایم طبیعت‌گرا بر این باورند که که نیت علم نظریه است. (Kerlinger, 1979:15) آنان با تعمیم این مفهوم به حوزه روش‌شناسی، هدف از پژوهش را «تلاش برای نظری‌سازی واقعیت» عنوان می‌نمایند. از این منظر، نظری‌سازی فرایندی است پسینی که مرکب از ترکیب کردن، به هم آمیختن، هم‌آهنگ کردن، تعدیل کردن و تسهیل کردن یافته‌های تجربی از طریق شکل دادن به مفاهیم انتزاعی قابل تعمیم است. در مقابل، طرفداران پارادایم مثبت‌نگر و پسامثبت‌نگر، نظریه را تأمین‌کننده مبانی مفهومی برای تمامی پژوهش‌ها تلقی می‌نمایند. آنان بر این باورند که بدون وجود نظریه‌ای هرچند تلویحی و ضمنی درباره حوزه مورد پژوهش، امکان کنش منتفی است. بدون وجود نظریه، آگاهی از نقطه شروع غیر ممکن است. (Merriam, 1998:45) از این منظر نظری‌سازی فرایندی است پیشینی که از طریق آزمودن مفاهیم انتزاعی مستخرج از نظریه‌ها با استفاده از داده‌های تجربی به پیش می‌رود و هدف از آن تنویر، تصریح، تصدیق و تعمیم مفاهیم است.

۳-۲-۱. چشم‌انداز کمی: نظریه پژوهش را هدایت می‌کند، نظریه از نظریه زاییده می‌شود.

روش‌شناسان پژوهش، نقش نظریه در پژوهش‌های کمی

1. grounded pattern

کل گرایانه تبیین می‌نماید. اما، همان طور که ذکر شد، این تبیین علی یا ریاضی نبوده و با هدف پیش‌گویی نتایج آینده صورت نمی‌پذیرد. بلکه تبیین کیفی، تبیینی است تکوینی و وابسته به متن^۱ که به منظور ایجاد ثبات و انسجام میان ادراکات مجزا در موقعیت‌های متفاوت صورت‌بندی می‌شود.

آنچه در این میان مهم جلوه می‌کند مفهوم الگویابی^۲ است. الگویابی یکی از فعالیت‌های بسیار جدی ذهن بشر است که در شکل‌گیری طرح‌واره‌های شناختی^۳ آدمی نقشی کلیدی برعهده دارد. این قابلیت ذهن بشری معمولاً به شکل ساخت مفاهیم انتزاعی از مجموعه‌ای ادراکات مجزا از هم و تأسیس ساختارهای انتظام‌بخش میان این مفاهیم تبلور می‌یابد. محصول چنین فراشدی در واقع ساده‌سازی ساخت‌گرایانه‌ی واقعیت‌های پیچیده با هدف کمک به ادراک مستمر و زنجیرگون از پدیده‌ها است. (Piaget, 1955:86-96) بر این اساس نظریه‌سازی در مفهوم کیفی آن را می‌توان تلاشی دانست برای یافتن الگوهایی که قادرند قسمتی از تجربیات ما را به شکل باورها و اعتقاداتی مقبول و نسرپذیر تشریح نمایند.

محققان در استفاده از رویکردهای کیفی نیز از آفرینش فرضیه‌ها یاری می‌گیرند. اما مهم این است که در رویکردهای کیفی فرضیه‌ها به آزمون گذاشته نمی‌شوند؛ بلکه برای بسط پرسش‌های پژوهش، از سویی، و کمک به یافتن الگوهای انتظام‌بخش، از سویی دیگر، به کار گرفته می‌شوند. (Marshall and Rossman, 1989:27) فرضیه در پژوهش‌های کیفی سرشتی آزمایشی- تجربی^۴ دارد و از طریق تحلیل تطبیقی داده‌ها آفریده می‌شود. این درست برعکس مفهوم فرضیه در روشن‌شناسی کمی است که

ماهیتی حدسی دارد. در پژوهش‌های کیفی فرضیه‌ها به‌شکلی همزمان با جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها متولد می‌شوند. یعنی در پژوهش‌های کیفی نوعی همبودی^۵ میان فرضیه و جمع‌آوری و تحلیل داده وجود دارد. (Merriam, 1998:121)

۳-۲-۳. سازش میان رهیافت‌های کمی و کیفی: چارچوب‌های نظری درمقابل تعمیم‌های تجربی

باردیگر قرارگیری بر سر دو راهی کمی و کیفی در این بحث نیز دردسرافرین به نظر می‌رسد؛ چراکه دانش تجربی نه‌تنها بر نظریاتی استوار است که محصول جمع‌آوری و سازمان‌دهی داده‌ها و شواهد هستند؛ بلکه مبتنی بر نوع دیگری از نظریه‌ها نیز می‌باشد که محصول آزمودن نتایج حاصل از الگویابی و ساده‌سازی این داده‌ها می‌باشند. این آزمون‌ها اغلب شکلی منطقی دارند که هم الگوهای خاص و هم الگوهای تعمیم‌یافته را در بر می‌گیرند.

مفاد سخن فوق آن است که مفهوم نظریه، مشترکی لفظی در روشن‌شناسی‌های کیفی و کمی است، به زبان دیگر مدلول این اصطلاح در روشن‌شناسی کمی متفاوت از مدلول آن در روشن‌شناسی کیفی است. با این حال، تفاوت برداشت کیفی و کمی از مفهوم نظریه، به‌هیچ رو به معنی وجود انوعی از نظریه که واجد تفاوت‌های ماهوی با همدیگر باشند، نیست. از این رو، و برای تعمیق این بحث، ابتدا باید چند مفهوم پایه را در مورد دسته‌بندی نظریه‌ها یادآور شویم.

1. contextual
2. pattern finding
3. cognitive schema
4. tentative
5. coexistence

❖ گونه‌شناسی نظریه‌ها

یکی از جنبه‌های مهم در مطالعه انواع نظریه‌ها، تفکیک آن‌ها از نظر درجه انتزاع است. معیار دسته‌بندی نظریه‌ها از نظر درجه انتزاع، میزان انتزاعی بودن مفاهیمی^۱ است که به عنوان اجزاء سازنده نظریه به کار گرفته می‌شوند. بر این اساس نظریه‌ها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم‌بندی کرد:

(Reynolds, 1971:75 و Neuman, 2000:58)

• چارچوب‌های نظری^۲ سطوحی از نظریه‌ها هستند که مفاهیم و گزاره‌هایی کاملاً انتزاعی را به کار می‌گیرند.

• اگر مفاهیم انتزاعی به کار رفته در چارچوب‌های نظری جای خود را با تعاریف عملیاتی^۳ عوض نمایند، رده‌ای از نظریه‌ها به دست می‌آید که از آن‌ها با عنوان نظریات با برد متوسط^۴ یاد می‌شود.

• رده سوم نظریه‌ها، که با عنوان تعمیم‌های تجربی^۵ یاد می‌شوند، نظریه‌هایی هستند که عناصر سازنده آن‌ها عبارتند از یافته‌های یک پروژه

پژوهشی خاص یا توصیفات یک رویداد انضمامی.

نظریه‌ها را می‌توان بر مبنای درجه عمومیت یا خصوصیت^۶ آن‌ها نیز دسته‌بندی کرد. از این منظر نظریه‌ها در سه دسته طبقه‌بندی می‌شوند: (Creswell, 1994:148)

• نظریه‌های صوری^۷ یا کلان^۸ که برای تبیین مقولات اصلی پدیده‌ها به کار گرفته می‌شوند و اغلب در علوم طبیعی کاربرد دارند. این نوع از نظریه‌ها، که نظریه‌های بزرگ^۹ نیز نامیده می‌شوند، حوزه‌های مفهومی وسیعی را تحت پوشش خود قرار می‌دهند و اغلب به شکل قوانین عام بیان می‌شوند.^{۱۱}

• نظریه‌های ماهوی^{۱۲} رده‌ای خرد^{۱۳} از نظریه‌ها هستند که تبیین‌هایی را در سامانه‌های محدود و وضعیت‌های متعین پیشنهاد می‌کنند. این دسته از نظریه‌ها، که فرضیه‌های کاربردی^{۱۴} نیز نامیده

۱. Concept

منظور از اصطلاح «مفهوم» در این جا تصور موجزی است که به شکل یک نشانه زبانی برای به اشتراک گذاشتن ایده‌ها و داد و ستد کردن آن‌ها به کار گرفته می‌شود. مفاهیم اجزا ساختاری نظریه‌ها هستند. سطح انتزاعی بودن مفاهیم به میزان تأثیرپذیری آن مفهوم از زمان و مکان خاص باز می‌گردد. بدین ترتیب مفاهیم انتزاعی به آن دسته از مفاهیم اطلاق می‌گردد که به طور کامل مستقل از زمان و مکان خاص باشند. در مقابل مفاهیم انضمامی (concrete) مفاهیمی هستند که در مکان یا زمانی خاص مصداق دارند. (Reynolds, 1971:45-49)

2. theoretical frameworks

3. statement

4. operational definitions.

مجموعه‌ای از رهنمودها و رویه‌هایی است که توصیف‌گر فعالیت‌ها و اعمالی هستند که یک مشاهده‌گر برای به دست آوردن انطباقی حسی اعم از بصری، صوتی، لامسه‌ای و ... انجام می‌دهد تا از وجود یا درجه وجود یک مفهوم نظری در یک موقعیت خاص اطلاع کسب نماید. (Reynolds, 1971:50&52)

5. middle range theories

6. empirical generalizations

7. degree of generality or specificity

8. formal theories

9. macro level

10. grand theories

۱۱. البته تعاریف دیگری نیز از نظریه‌های صوری نیز ارائه شده است که از آن جمله می‌توان به تعریفی اشاره کرد که این گونه از نظریه‌ها را نظریه‌هایی می‌داند که «مبتنی بر ادبیات» (literature based) هستند یعنی بر مبنای ادبیات موضوع پژوهش و از بدنه دانش مرتبط با آن بیرون می‌آیند. این تعریف نظری‌های صوری را در مقابل نظریه‌های ضمنی (tacit theories) قرار می‌دهد. از این دیدگاه نظریه‌های ضمنی «مبتنی بر تجربه» (experience based) ای هستند که در خلال مواجهه با داده‌های واقعی صورت‌بندی می‌شوند. (Marshall & Rossman, 1989)

۱۲. substantive theories

در برخی دیگر از متون این اصطلاح در معنایی متفاوت از آنچه که مراد این مقاله است به کار گرفته می‌شود. نظریه‌های ماهوی را گاه نظریه‌هایی دانسته‌اند که به محتوای موضوعات می‌پردازند؛ بدین ترتیب آن‌ها را نقطه مقابل نظریه‌های رویه‌ای (procedural) قلمداد کرده‌اند که هدف از آن‌ها تبیین فرایند تعین پدیده‌ها است. (لنگ، ۱۳۸۱:۸۳)

13. micro level

14. working hypothesis

می‌شوند، اغلب به شکل قضایایی خاص در مورد حوزه‌ای ویژه بیان می‌گردند.

- رده دیگری از نظریه‌ها نیز وجود دارند که جایی در میان فرضیه‌های کاربردی و نظریه‌های بزرگ قرار می‌گیرند که با عنوان نظریه‌های سطح میانه^۱ نامیده می‌شوند.

نکته قابل توجه این است که می‌توان انواع نظریه‌ها را به همدیگر پیوند زد. بنابراین نه تنها الزامی برای محبوس شدن در حوزه یکی از این رده‌ها وجود ندارد، بلکه اساساً پیشرفت در نظریه‌آفرینی مدیون چگونگی برقرار کردن ارتباط میان رده‌های مختلف نظریه‌ها است. (Layder, 1993:44)

با توجه به آنچه که در مورد گونه‌شناسی نظریه‌ها عنوان گردید این پرسش مطرح می‌شود که منظور از نظریه در هر کدام از رویکردهای کمی و کیفی کدام یک از انواع آن می‌باشد؟

رویکرد کیفی به مفهوم نظریه حاکی از آن است که نظریه محصولی کامل و بی‌عیب نیست بلکه موجودیتی همواره در حال ایجاد است. هر چند ادعا شده است که نظریات برآمده از زمینه باید به قدری تعمیم‌یافته باشند که بتوان آن‌ها را در مجموعه‌ای از موقعیت‌های متفاوت، که دارای اشتراکات ماهوی هستند، به کار گرفت. (Glaser and Struss, 1967:32 & 237) با این حال چنین نگرشی را می‌توان شکلی افراطی از دانش‌اندوزی کیفی تلقی کرد؛ چرا که امروزه روشن شده است که ایده به کارگیری محصول پژوهش‌های کیفی به مثابه نظریه‌ای کاربست‌پذیر در موقعیت‌های متفاوت قابل دفاع نمی‌باشد. پژوهش طبیعت‌گرایانه، و به تبع آن نظریه به شکلی که در روش‌شناسی کیفی مد نظر قرار می‌گیرد، همواره «امری درجه‌دار»^۲ است یعنی از سویی به میزان مقوله‌بندی شدن

داده‌ها توسط پژوهشگر وابسته است و از سویی دیگر تحت تأثیر واکنش‌های محقق نسبت به جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها قرار دارد. بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که هرچه پژوهش طبیعت‌گرایانه به شکل ناب‌تر به انجام برسد استفاده از مقولات انتزاعی برای دسته‌بندی داده‌ها نیز کمتر خواهد شد. (Hoepfl, 1997) از طرف دیگر با توجه به مفهوم «تعاریف عملیاتی» و نقش آن در نظریه‌آفرینی کمی^۳ چنین می‌توان اظهار نظر کرد که نظریه‌های که در پژوهش‌های کمی ساخته می‌شوند نیز از سطح انتزاع بالایی برخوردار نیستند؛ چرا که در نهایت ساخت‌هایی هستند که از وجود مفاهیمی انتزاعی یا درجاتی از آن‌ها در موقعیت‌های خاص خبر می‌دهند.

پیشتر اشاره شد نظریه‌ای که محصول پژوهش است متفاوت از نظریه‌ای است که راهنمای پژوهش است؛ اکنون، و با توجه به مطالب طرح شده، چنین به نظر می‌رسد که نظریه‌ای که محصول پژوهش است، خواه پژوهش کیفی و خواه پژوهش کمی، به رده تعمیم‌های تجربی یا حداکثر نظریه‌های ماهوی تعلق دارد. چرا که یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های تجربی بودن، داشتن ارتباط متقابل با داده‌های تجربی است که ضامن سنجش‌پذیر بودن مفاهیم مطرح در نظریه‌ها است.

شاید بتوان گفت برداشت رایج از نسبت نظریه و پژوهش، در هر دو رویکرد کمی و کیفی، برداشتی ناقص است: تصور تقدم نظریه بر پژوهش، آن‌سان که در مورد روش‌شناسی کمی ادعا می‌شود، تصور دقیقی نیست چرا که، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، پژوهش کمی از نظریه آغاز می‌شود و به نظریه نیز ختم می‌شود. نکته مهم در این جا تشخیص تفاوت میان این دو نظریه است. از طرف دیگر تصور تقدم پژوهش بر نظریه نیز، به آن شکل که در روش‌شناسی کیفی مرسوم است، تصور کارآمدی به نظر

۳. در این مورد بنگرید به: Reynolds, 1971:52-57

1. meso level

2. a matter of degree

۴. چارچوب‌های نظری: محمل شکل‌گیری پژوهش‌های تجربی

امروزه در نقادی نظام‌های آموزشی در سطوح مختلف، اغلب از مسأله کمبود و فقدان جهت‌گیری‌های نظری با تاکید بر مفهوم تجربی دانش سخن به میان می‌آید. دانش‌اندوزان به دلیل اهمیت دادن بیش از حد و دائمی به جمع‌آوری مدارک و شواهد، به جای پرسش از چرایی و چگونگی وقوع پدیده‌ها، منظم‌اً مورد نکوهش قرار می‌گیرند. هرچند این مطلب صحیح است که دانش تجربی در توسعه‌های اولیه خود باید ابتدا به جمع‌آوری واقعیت‌ها بپردازد؛ اما بلوغ یک علم وابسته به آن است که دانش مذکور شروع به یک‌پارچه کردن دانایی‌های جدا از هم به شکل «نظریه‌های صوری» و «چارچوب‌های نظری» نماید. (Ary et al., 1985:19)

پیشرفت‌ها علمی مدیون دو جریان همکار است. تاریخ علم در هر رشته‌ای از علوم بالغ، از دوره‌های تناوبی «علم به‌هنگار»^۱ و «انقلاب‌های علمی» ساخته می‌شود. در دوره‌های علم به‌هنگار، دانش‌اندوزان با تعیین مهمترین امور واقع و شناخت آن‌ها، به مطالعه انطباق امور واقع و نظریه‌ها و بیان نظریه‌ها می‌پردازند. (کوهن، ۱۳۸۳:۱۱۹) علم در این دوره به‌صورت انباشت‌مند پیشرفت می‌کند؛ اما در طول این روند داده‌هایی تولید می‌شوند که کم و بیش با نظریه‌های موجود در تناقض قرار می‌گیرند. با افزایش شمار و اهمیت این داده‌های نابه‌هنگار، نظریات هنجاری علم و در نهایت پارادایمی که علم مذکور در درون آن

نمی‌رسد؛ چه، صورت‌بندی مطالعه‌ای بدون هیچ گونه قالب مفهومی محدودکننده، بسیار مشکل و عملاً غیر ممکن است. (Merriam, 1998:45) بنابراین به نظر می‌رسد که تصور ارتباط خطی میان نظریه و پژوهش، به شکلی که یکی از آن دو را مقدم بر دیگری می‌شمارد، تصویری نادرست یا دست‌کم ناکارآمد است که منشأ دشواری‌های متعدد می‌باشد. بدیل چنین تصویری، پذیرش ایده ارتباط دوری^۱ میان نظریه و پژوهش است. یعنی فراسوی این مناقشات، می‌توان ارتباطی هم‌زیانه^۲ را میان نظریه و پژوهش استنباط کرد.

مادامی که دانش تجربی^۳ موضوعیت داشته باشد، نظریه و پژوهش نیز ملازم با همدیگر خواهند بود. زوج «نظریه و پژوهش» دوگانه‌ای تفکیک‌ناپذیر در گفتمان تجربی دانش هستند که نسبتی ذاتاً چرخه‌ای میان آن‌ها برقرار است: نظریه زمینه و بستری را فراهم می‌کند که بدون آن پژوهش نمی‌تواند مشحون از معنا باشد؛ در مقابل، پژوهش نیز امکان آزمودن نظریه را فراهم می‌کند که بدون آن نظریه فاقد اعتبار است.

تاکنون درباره آن دسته از نظریات که به‌مثابه محصول پژوهش مطرح می‌گردند مباحثی طرح شد، در ادامه درباره نوعی از نظریات سخن خواهیم گفت که به مثابه بستر پژوهش مطرح می‌شوند.

می‌دهد؛ به طوری که درک از یکی از آن‌ها فهم از دیگری را عوض می‌کند و این فهم عوض شده خود درک جدیدی از موضوع اول را می‌آفریند و الخ. (فی، ۱۳۸۳: ۲۱۸-۲۱۹)

2. symbiotic

3. empirical knowledge

۴. normative science

منظور از «علم به‌هنگار» از نظر کوهن پژوهشی است که به شکل استواری بر شالوده یک یا چند دستاورد علمی پیشین بنا شده؛ دستاوردهایی که برخی از جامعه‌های علمی در برخی از زمان‌ها آن‌ها را به‌مثابه بنیادعمل آینده خویش به رسمیت شناخته‌اند. (کوهن، ۱۳۸۳:۹۳)

۱. از نظر منطق کلاسیک دور باطل است، اما پذیرش مفهوم دور محصول فهم هرمنوتیکی است. فهم دوری از مسائل را می‌توان تقریری از دور هرمنوتیکی دانست که توسط فردریش اشلایرماخر (Friedrich D. E. Schleiermacher)، متأله آلمانی، صورت‌بندی شده است. وی اظهار می‌دارد که «جزء» در چارچوب «کل» فهمیده می‌شود و برعکس. مثلاً در یک جمله معنای یک واژه به اعتبار جمله‌ای است که آن واژه جزئی از آن است و آن جمله نیز تنها به اعتبار واژه‌های سازنده آن قابل فهم است. هرچند دور هرمنوتیکی ابتدا نظریه‌ای بود در باب معناشناسی اما بعدها جایگاه فلسفی گسترده‌تری یافت و در سطحی بنیادین همه اشکال مختلف کنش‌های انسانی را شامل گردید. (نیچه و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۰-۱۱) بدین ترتیب فهم مبتنی بر دور هرمنوتیکی از مفاهیمی که به طریقی می‌توان آن‌ها را به شکل زوج‌ها مرتب تصور کرد، نحوه‌ای از فهم است که این مفاهیم را در تعاملی بی‌پایان با یکدیگر قرار

نظریه‌های تجربه- پایه^۱ و ادبیات - پایه^۲ ساخته می‌شوند. (Marshall and Rossman, 1989: 24) محقق را از مفروضات پیشینی نظریه‌های قبلی می‌شوند. با آفرینش این ساخت‌های جدید راه برای انقلابی علمی نیز هموار می‌شود که در آن چارچوب‌های نظری دیگری نوید داده می‌شوند که خود دوره‌ جدیدی از علم به‌هنگار را زمینه‌سازی می‌کنند. (کوهن، ۱۳۸۳: ۵۰-۵۱)

به طوری که مشاهده می‌شود نظریات انتزاعی تری که به شکل چارچوب‌های نظری صورت‌بندی می‌گردند نقشی کلیدی در پیشرفت علم بر عهده دارند. علاوه بر این، چارچوب‌های نظری در واقع برای زمینه‌دار کردن پژوهش‌های تجربی به‌کار گرفته می‌شوند. این دسته از نظریات از طریق نشان دادن خواستگاه پژوهش‌های تجربی، اعم از کیفی و کمی، نحوه ارتباط یافته‌های پژوهش را با بدنه منسجم دانش آشکار می‌سازند. به‌علاوه چارچوب‌های نظری، آن بخش از بدنه عمومی دانش را، که به‌عنوان شالوده در خدمت یک پژوهش تجربی خاص قرار می‌گیرد، در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهند.

چارچوب نظری درواقع نقطه آغاز حرکت^۳ همه پژوهش‌های تجربی است که محقق را وادار می‌کند تا نسبت به تمامی چیزهایی که سودای انجام دادن آن‌ها را در سر می‌پروراند صریح و روشن باشد. از آن‌جا که هیچ طرح تحقیق آزاد از ارزشی^۴ وجود ندارد که فاقد هرگونه تمایل به سمتی خاص^۵ باشد، لذا چارچوب نظری در پژوهش‌های تجربی به‌مثابه محمولی تلقی می‌گردد که پرده از روی علایق ذاتی نهفته در پژوهش برمی‌دارد و پژوهش‌گر را نسبت به تمایلات، اعم از شخصی و غیرشخصی، به خودآگاهی می‌رساند. بدین ترتیب، نه‌تنها شناخت فراشده‌های گول‌زننده در مسیر تحقیق میسر می‌شود بلکه امکان دست‌یابی به بیناذهنیت^۶ انتقادی، به‌مثابه اعتبار پروژه‌های پژوهشی، نیز فراهم می‌گردد.

چارچوب‌های نظری، با کمک گرفتن از بخش‌های به نسبت مرتبط ادبیات موضوع با موضوع پژوهش، جهت‌گیری خاصی را برای هر پروژه پژوهشی به دست می‌دهند و با این کار پژوهشگر را به سمت سرفصل‌های باارزش مطالعاتی و پرسش‌های معتبر هدایت می‌کنند. چارچوب‌های نظری با تسهیل گفتگو میان ادبیات موضوع و یک پروژه پژوهشی خاص، محقق را در تحدید حدود

تعریف شده است در معرض شک و نقادی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب دوران بحران در علم آغاز می‌شود که در آن نظریه‌های نوینی ابداع و نامزد جانشینی نظریه‌های قبلی می‌شوند. با آفرینش این ساخت‌های جدید راه برای انقلابی علمی نیز هموار می‌شود که در آن چارچوب‌های نظری دیگری نوید داده می‌شوند که خود دوره‌ جدیدی از علم به‌هنگار را زمینه‌سازی می‌کنند. (کوهن، ۱۳۸۳: ۵۰-۵۱)

به طوری که مشاهده می‌شود نظریات انتزاعی تری که به شکل چارچوب‌های نظری صورت‌بندی می‌گردند نقشی کلیدی در پیشرفت علم بر عهده دارند. علاوه بر این، چارچوب‌های نظری در واقع برای زمینه‌دار کردن پژوهش‌های تجربی به‌کار گرفته می‌شوند. این دسته از نظریات از طریق نشان دادن خواستگاه پژوهش‌های تجربی، اعم از کیفی و کمی، نحوه ارتباط یافته‌های پژوهش را با بدنه منسجم دانش آشکار می‌سازند. به‌علاوه چارچوب‌های نظری، آن بخش از بدنه عمومی دانش را، که به‌عنوان شالوده در خدمت یک پژوهش تجربی خاص قرار می‌گیرد، در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهند.

بر این اساس چارچوب‌های نظری جنبه‌هایی ذاتی از پژوهش‌های تجربی، اعم از کیفی و کمی، هستند که با هدف به‌دست دادن ساخت‌هایی منطقیاً به‌هم پیوسته و منسجم به‌کار گرفته می‌شوند. چارچوب‌های نظری در پژوهش‌های کمی، خود را به شکل صریح در نظریه پایه‌ای که برای پژوهش انتخاب می‌گردد نشان می‌دهند. اما در پژوهش‌های کیفی، ضمنی بودن این چارچوب‌ها راه را برای برداشت نادرست از فقدان چنین نظریاتی هموار کرده است. چارچوب‌های نظری در رویکردهای کیفی غالباً به شکل چشم‌اندازهایی تبلور می‌یابند که زمینه ادراکی- مفهومی پژوهش را معین می‌کند و براساس تلفیقی از

5. bias free

6. Intersubjectivity

1. experience based
2. literature based
3. Point of departure
4. value free

از اجزاء نظام دانش‌اندوزی تجربی، خود متأثر از رویکرد روش‌شناسانه‌ای است که در روند یک پروژه پژوهشی اتخاذ می‌گردد.

نسبت میان نظریه و روش در رویکردهای افراطی کمی و کیفی نسبتی است خطی: اولی نظریه را مقدم بر پژوهش می‌داند و دومی پژوهش را مقدم بر نظریه تلقی می‌کند. به نظر می‌رسد که هیچ کدام از این دو رویکرد تصویری واقعی از نسبت میان نظریه و روش را ارائه نمی‌دهند؛ چه، با توجه به اینکه نیت دانش‌اندوزی تجربی نظریه‌آفرینی برای تبیین واقعیت می‌باشد، تقدم نظریه بر پژوهش نقض غرض محسوب می‌شود؛ در مقابل، تقدم پژوهش بر نظریه نیز از نظر شناخت‌شناسانه غیر ممکن می‌باشد.

راه حل چالش فوق در تمایز قائل شدن بین انواع نظریه‌ها و تصور ارتباط دوری میان نظریه و روش نهفته است. رده‌ای از نظریات وجود دارد که مقدم بر پژوهش هستند. این نظریه‌ها که چارچوب‌های نظری نامیده می‌شوند، بدنه منسجم دانش را شکل می‌دهند و پژوهش‌های تجربی را هدایت می‌نمایند. دسته دیگری از نظریه‌ها نیز وجود دارند که محصول پژوهش تلقی می‌شوند. این دسته که با عنوان تعمیم‌های تجربی از آن‌ها یاد می‌شود در واقع یا درجاتی از مفاهیم انتزاعی را در خود دارند و یا الگوهایی انتزاعی هستند که برای سامان‌دهی به ادراک واقعیت ساخته می‌شوند، که در هر دو صورت تحت انقیاد چارچوب‌های نظری و معیارهای ادراکی - مفهومی محققان قرار دارد

البته چنین نیست که چارچوب‌های نظری سرشتی همواره ثابت داشته باشند. دوری بودن نسبت میان روش و نظریه باعث می‌شود که چارچوب‌های نظری خود از نظریات سطح پایین‌تر متأثر گردند. به این معنی که پدید آمدن تعمیم‌های تجربی و نظریات ماهوی ناهمخوان با چارچوب‌ها، چارچوب‌های نظری را با بحران مشروعیت مواجه می‌کند. افزایش کمیت و کیفیت این ناهمخوانی‌ها

پژوهش نیز یاری می‌رسانند و به وی کمک می‌کنند تا جایگاه پژوهش خود را در سازمان بدنه دانش‌شناسایی نماید. بدین ترتیب اعتبار سهم علمی پژوهش را تضمین می‌نمایند.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

تدوین اسلوب پژوهش خود شاخه‌ای مجزا از علم است که تحت عنوان روش‌شناسی شناخته می‌شود. روش‌شناسی خانه شناخت‌شناسانه پژوهش است. روش‌شناسی به معنای مجموعه‌ای از روش‌ها نیست بلکه دانشی است متمرکز بر فرایندها و ابزارهای به‌کارگرفته شده در نظام‌های دانش‌اندوزی و روند به‌کارگیری آن‌ها. بعلاوه مقدمات، طرح تحقیق و همه آن‌چیزهایی که در درون این طرح قرار دارند و حتی محصول نهایی پژوهش نیز متأثر از روش‌شناسی پژوهش است.

روش‌شناسی را می‌توان ترجمه اصول یک پارادایم به زبان روش تحقیق تصور کرد. بر این اساس دو رویکرد اصلی روش‌شناسانه موسوم به روش‌شناسی کمی در تناظر با پارادایم مثبت‌نگر و روش‌شناسی کیفی در تناظر با پارادایم غیرمثبت‌نگر از همدیگر قابل تشخیص می‌باشند. روش‌شناسی کمی را در یک کلام می‌توان زبان متغیرها و فرضیه‌ها دانست که می‌کوشد عالم را به کمک قوانین جهان‌شمول تبیین نماید. در مقابل روش‌شناسی کیفی زبان موردها و زمینه‌ها است که تلاش می‌کند پدیده‌ها را در وضع طبیعی خود عمیق‌تر فهم نماید.

در ساحت دانش‌اندوزی تجربی، علاوه بر روش، که متکفل هدایت و کنترل ساختار پروژه‌های پژوهشی است، مفهوم دیگری نیز وجود دارد که تأمین‌کننده انسجام بدنه دانش است. این مفهوم که نظریه نامیده می‌شود در ارتباطی تنگاتنگ با روش قرار دارد. نیت نظریه ساده کردن واقعیت برای فهم کردن آن است اما ماهیت نظریه، به عنوان جزئی

تجربیات جدیدتر و تعمیم‌های تجربی متنوع‌تر آماده می‌شود و این دور الی الابد ادامه می‌یابد.

در نهایت منجر به از بین رفتن توافق بین‌الاذهانی موجود بر روی چارچوب‌ها گشته و در نهایت به طرد چارچوب‌های قدیمی و صورت‌بندی چارچوب‌های جدیدتری می‌انجامد که قادر به همسازی با نظریه‌های برآمده از تجربه می‌باشند. بدین ترتیب، زمینه برای

منابع

- Evaluating Theoretical Frameworks for Career and Technical Education Research”, in *Journal of Vocational Education Research*, Vol. 26, Issue 1, pp. 4-25.
- Creswell, John W. (1994) *Research design: Qualitative and quantitative approaches*, CA, Thousand Oaks: Sage Publications.
- DiMaggio, Paul J. (1995) “Comments on What theory is not” in *Administrative Science Quarterly*, Vol. 40, No. 3, pp. 391-397.
- Downey, H. Kirk and R. Duane Ireland, (1983) "Quantitative versus Qualitative: The Case of Environmental Assessment in Organizational Studies", in John Van Maanen (ed.), *Qualitative Methodology*, Beverley Hills: Sage.
- Eisenhardt, Kathleen M. (1989) “Building theories from case study research”, in *The Academy of Management Review*, Vol. 14, No. 4, pp. 532-550.
- Ghauri, P., K. Grønhaug and I. Kristianslund. (1995) *Research Methods in Business Studies: A Practical Guide*, Hemel Hempstead: Prentice Hall.
- Glaser, B. G. and A. L. Strauss (1967) *The Discovery of Grounded Theory*, IL, Chicago: Aldin Publishing Co.
- Hoepfl, Marie C. (1997) “Chosing Qualitative Research; A Primer for Thechnology Education Researchers”, in *Journal of Thechnology Education*, Vol. 9, No. 1, pp 47-63.
- Kerlinger, Fred N. (1979) *Behavioral research: A*
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۷۰) *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.
- روزنبرگ، الکس (۱۳۸۴) *فلسفه علم*، ترجمه مهدی دشتبزرگی و فاضل اسدی امجد، قم: کتاب طه.
- فی، برایان (۱۳۸۳) *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کالوین، اس. هال. و ورنون جی. نوردبای (۱۳۷۵) *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران: جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
- کوهن، توماس س. (۱۳۸۳) *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه عباس طاهری، تهران: قصه.
- لنگ، جان (۱۳۸۱) *آفرینش نظریه معماری: نقش علوم رفتاری در طراحی محیط*، ترجمه علیرضا عینی‌فر، تهران: دانشگاه تهران.
- نیچه، فردریش ویلهلم و دیگران (۱۳۷۷) *گزینه جستارهای هرمنوتیک مدرن*، ترجمه بابک احمدی و دیگران، تهران: مرکز.
- Alvesson, M. and S. Deetz (2000) *Doing Critical Management Research*, London: SAGE Publications Ltd.
- Ary, Donald and Lucy Cheser Jacobs and Asghar Razavieh (1985) *Introduction to research in education*, New York: Hold, Rinehart and Winston.
- Best, J. W. and J. V. Kahn. (1993) *Research in education* (7th ed.), San Francisco: Jossey-Bass Publishers.
- Brewer, John and Albert Hunter (1989) *Multimethod Research: A Synthesis of Styles*, Sage Library of Social Research, California: Sage.
- Camp, William G. (2001) “Formulating and

- evaluation and research methods*, CA, Newbury Park: Sage Publications.
- Piaget, John (1955) *The Child's Conception of Reality*, New York: Basic Books.
- Reynolds, Paul Davidson. (1971) *A primer in theory construction*, Indianapolis: Bobbs-Merial.
- Sarantakos, Sotirios. (1998) *Social Research*, Australia: Charles Sturt UP
- Strauss, Anselm and Juliet Corbin (1990) *Basics of Qualitative Research: Grounded Theory Procedures and Techniques*, CA, Newbury Park: Sage Publications.
- Weick, Karl E. (1989) "Theory construction as disciplined imagination", in *The Academy of Management Review*, Vol. 14, No. 4.
- conceptual approach*, New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Layder, Derek (1993) *New Strategies in Social Research*, MA, Cambridge: Blackwell Publishers.
- Marshall, Catherine and Gretchen B. Rossman (1989) *Designing qualitative research*, CA, Newbury Park: Sage Publications Inc.
- Merriam, Sharan B. (1998) *Qualitative research and case study applications in education*. San Francisco: Jossey-Bass Publishers.
- Neuman, W. Lawrence. (2000) *Social research methods; qualitative and quantitative approaches*, Boston: Allyn & Bacon.
- Patten, Mildred L. (2000) *Understanding research methods; an overview of the essentials*, LA: Pyrczac
- Patton, Michale Quinn (1990) *Qualitative*